

در باره این رخداد، هنوز واقعتاً منوچهر و هویت کامل ناصر فخرآزایی روشن نشده و گمانه‌ری‌های گوناگون در این باب ادامه دارند. درباره شکل ظاهری وی در روز ترور دگرچه سندهای کافی که در محل (دانشکده حقوق) حضور داشت می‌گوید، موسطالقامه و سبباً نومد بود. لباس نیردای برین داشت. از جیب‌های او یک کارت خبرنگاری برجوا اسلام و تعدادی اسکناس زیر به دست آمد که [سرتیب] صفاری همه آنها را صفا کرد. ضارب اسلحه خود را در دوربین عکاسی جاسازی کرده بود (ام. برسی). «بج گلوله برای شاه». ص ۱۲۲. در خصوص شرح حال فخرآزایی گفته می‌شود او مؤند ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) در تهران بوده. دوران کودکی در محیطی ناراحت به دلیل نزاع دائم والدینش گذشته است. خود او نوشته که پدرم مردی سهوترا بود. با عزت گرجیان ازدواج کرد. اما معشوقه هم داشت. زندگی والدین ناصر دوامی نمی‌یابد و نهایتاً به طلاق می‌انجامد. پدر او حسین فخرآزایی کارمند اداره ست و تلگراف بود و با مادرش در منزل کوچکی واقع در دروازه دولت زندگی می‌کردند. پس از مرگ والدین، ناصر نزد پدر بزرگش که باغبان بوده زندگی می‌کرد. او بعدها به گراورسازی روی آورد. درباره حادثه سوق‌صد به جان شاه، آنچه سایر سابقه ایرانیان کار را بیشتر متوجه انگلیس‌ها کرد و بار دیگر یادآور نفقه ذاتی جان ناپلئون شد، نامزد فخرآزایی (مهمین اسلامی) بود که پدرش مستخدم سفارت انگلیس بوده و همین امر ظاهراً دلیل قانع‌کننده‌ای برای وابستگی این توطئه به بریتانیایی‌ها بود. اگرچه در بسیاری از کتب و مطالب نوشته‌شده که سرتیب (نیمسار آتی) صفاری با سلیک اسلحه کمربند فخرآزایی را از او درآورد، اما در مطالب منتشرشده پس از انقلاب به نظر می‌رسد که ضارب با رگبار متناوب سلاح‌های نیروهای مسلح محافظ شاه، از پای درآمده و با وجود دستور و فریادهای اکید شخص محمد رضا شاه و سپهبد یزدان‌شاه که ضارب را نکشید وی را به توصیف یکی از ناظران آبکش می‌کند. کشته‌شدن فخرآزایی با این شکل، خود فتح‌بابی برای سایه دست‌داسن رزم‌آرا در این توطئه و به اعتقاد معتقدان این برداشت، آغازگر کودتای خزنده وی بوده است. اما با چاپ خاطرات نورالدین کیانوری جای هیچ تردیدی نیست که ناصر فخرآزایی از طریق دوست نزدیکش، عبدالله ارگانی (عضو حزب توده)، با کیانوری تماس داشته و حتی وی را از مقصودش مطلع ساخته بود. البته خود ارگانی ضمن تأیید این مطلب، اذعان دارد که چون فخرآزایی جدیداً با قصد این کار را داشته، به دفعات با کیانوری در این باره صحبت شده بود، اما بار آخر حتی خود وی هم از مقصود آن روز فخرآزایی بی‌اطلاع بوده است. برخی از توده‌های (که اکثریت دارند) عنوان می‌کنند که کیانوری سربسته و مبهم به این قضیه اشاره کرده و کسی آن را جدی نگرفته و نهایتاً این اقدام کیانوری عمدی بوده است. دیگران معتقدند رزم‌آرا در کلیه باادگان‌ها اعلام آماده‌باش داده بود و علت نابودی فخرآزایی به دست ارتشیان، به قولی، از میان برداشتن تنها شاهد زنده آن بوده است. سرانجام گروهی معتقدند فخرآزایی را انگلیس‌ها محصور دخر فرانس سفارت کردند و او به خاطر نمایش سجاقت خود به معشوقش دست به جیب عملی زده، با این توضیح که او از ابتدا تعادل درست روانی نداشته است. اما انگلیسی‌ها چون مسئله مخالفت نمایندگان رابا لایحه مربوط به شرکت نفت انگلیس و ایران می‌دیده‌اند و دریافته‌بودند که ممکن است به زودی ایرانیان به فکر ملی کردن صنعت نفت بی‌افسد، در حقیقت، برای مخمل کردن کار مملکت و به روی کار آوردن آدمی در خدمت خود دست به چنین عملی زده بودند. آنها نامزد مورد تأیید انگلیسی‌ها را حال در قالب ریاست جمهوری یا پادشاهی رزم‌آرا معرفی می‌کنند. اگر چه این اولین باری نیست که هرکس به سلیقه خود فردی را وابسته شرق و غرب می‌کند یا تاریخ ربه میل خود بازگو می‌نماید. اما در این برداشت با مشکلات و اختلافات بسیاری مواجه هستیم. دست‌آخر گروهی با دست‌داشتن حزب توده در این ماجرا و همکاری رزم‌آرا، آن را توطئه‌ای روسی می‌دانند که برای تصاحب نفت شمال پس از خاتمه و شکست غائله آذربایجان و گردستان طراحی شده بود. احتمالاً واقعتاً گوشه‌ای از تمام این برداشتها باشد. اما می‌توان در خصوص ماجراجویی‌های کیانوری و خواب و خیال شبکه ترور آنها، در اصل این عمل را در سطح یکی از ارزوهای کیانوری قلمداد کرد. تازه‌ترین اثر منتشرشده در این باره کتابی با عنوان «بج گلوله برای شاه» که گفت و شنودی میان محمود برسی سجایی و عبدالله ارگانی است. هم‌اینک راهی کتابفروشی‌ها شده است. ظاهراً چون برای نخستین بار در این کتاب با ارگانی (سها بازمانده پرونده) مصاحبه شده، ناگفته‌هایی درباره منوچهر برملا گردیده است. کتاب مذکور توسط انتشارات خجسته در سال ۱۳۸۱/۲۰۰۲ چاپ شده است. همچنین برای اطلاع بیشتر در این باره رک. به بیگدلی، «ترورهای سیاسی در تاریخ معاصر ایران» (تهران، ۱۳۷۷/۱۹۹۸)؛ ج. مهدی‌نیا، «زندگی سیاسی رزم‌آرا» (تهران، ۱۳۶۳/۱۹۸۴)؛ اطبری، «کراهه» (تهران، ۱۳۶۶/۱۹۸۷)؛ ن. کیانوری، «خاطرات» (تهران، ۱۳۷۱/۱۹۹۲)؛ ح. مکی، «وقایع سیام نیر» (تهران، -)؛ ب. امیرخسروی، «نظر از درون به نقش حزب توده ایران» (تهران، ۱۳۷۵/۱۹۹۶). (م)

State Department, September Foreign Relations of the United States, 1949, 6:476. British - ۳۶
Ambassador to the Foreign Office, 28 1948, F.O. 371/Persia 1948:68708.

۳۷- ا. قاسمی، «فرار از زندان قصر» در غ. فروتن، «حزب توده در صحنه ایران»، (بی‌نام، بی‌جا)، صص ۴۵-۲۴۴.

۳۸- س. انصاری، «زندگی من» (لوس آنجلس، ۱۹۹۶)، ص ۲۲۹.

۳۹- تک‌تیری که ظهر روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۷۵ (۹ مه ۱۸۹۶) از نپانچه میرزا صاکرمانی سلیک شد، اگرچه در ساختار حکومت فاجار دگرگونی بنیادینی بدیدنی‌آورد، اما مقدمه فصل تازه‌ای از تاریخ تحولات ایران معاصر محسوب می‌شود. بسیاری از مورخین و ایران‌ناسان این ترور را مبدأ تاریخ ایران معاصر قلمداد می‌کنند. درباره احوالات میرزا صاکرمانی، ناظم الاسلام نوشته است: «سر ملا حسین عقدایی است و عقدا، دهی است از توابع یزد. چون در کرمان متولد شد و تربیتش نیز در کرمان بود، لذا کرمانی محسوب می‌شود. در اوایل جوانی سفری به تهران کرد و یک سال و خردی‌های در تهران توفیق نمود و خدمت سید جمال‌الدین اسدآبادی رسید

و محدود او شد. س از نحسین سعید سید از نهران، میرزا رضا در مجالس. بد از ساد می گفت. مرحوم آقا سید عبدالرحیم معین‌النجار اصفهانی که در کرمان موطن بود. میرزا رضا را از نهران به کرمان عودت داد. زمان مراجعت به کرمان. منکلم می سده کلمانی. که احدی از اهل کرمان به آن کلام حرات تکلم نداشت. می گفت: «چرا قبول ظلم می کنید؟ چرا جهت مال و عرض خود را از دست می دهید؟ جمع سوید و نگذارید حاکم سزار سوار شود. با دساره انسانی است مثل سما. به عزیز متظلمین رسیدگی می کند. و آن چه حکومت با احتیاجی و بخواهد مال مردم را ببرند. حق بدارند. حاکم باید مالیات بگیرد و نظم مملکت بدهد. حاکم حق ندارد دحران رعیت را بهرور ببرد» (ن. کرمانی. «تاریخ بیداری ایرانیان»). مهدی باعزاز در کتاب خود با عنوان «شرح حال رجال ایران» درباره میرزا می نویسد: میرزا رضا. اول در کرمان ساکن بوده چون محمد اسماعیل خان وکیل الملک. حاکم کرمان. اموال او را گرفت و به ملا ابو جعفر داد. از کرمان بیرون آمد و در یزد مقیم شد. در یزد. در جرگه طلاب درآمد و مشغول به تحصیل گردید. از یزد به تهران آمد و برای امرار معاش خود. به دستفروسی و سمساری اشتغال ورزید. بعد مدتی در دستگاه حاج محمد حسن امین دارالضرب اشتغال به خدمت داشت و در سال ۱۳۱۰ هجری. او را برای مباشرت به سر ملک خود فرستاد. س از چندی میرزا به تهران آمد و معلوم نیست به چه علتی از دستگاه حاج محمد حسن رانده می شود. در همین کتاب اشاره شده که میرزا سراسر زندگی در رنج و عذاب بوده و چندین بار روانه زندان می شود. دست بر قضا در جریان سورش مردم بر علیه قرارداد «رزی» بانطق آتشین مردم را تهیج کرده بود. با لغای قرارداد مذکور. میرزا رضا به جرم تحریک از جانب دولت بازداشت شده و سه سال را با کد و زنجیر در زندان می گذراند. به نوشته یحیی دولت آبادی در کتاب «حیات یحیی»: «میرزا رضا از دیرزمان مالیجولیا ی کشن ناصرالدین شاه را در مغز می بروراند. ستمکاری ها و جس و زجرهایی که از مأموران دولت می دید و می کشید. به این مالیجولیا قوت می بخشیده است. دولت آبادی همچنین اشاره دارد که در نور ۱۹ اردیبهشت. اولین کوشش میرزا رضا برای کشن شاه بوده است. اگرچه در خصوص علت و بانی عمل میرزا بحث. حدیث و گمانه زنی های بسیاری وجود دارد. اما در نقش عمده سید جمال الدین اسدآبادی و ارتباط فرید و مرادی این دو نباید تردید کرد. نقل می کنند که در اسلامبول. روزی سید جمال به میرزا می گوید: وقتی دروازه مرگ باز است و می توان برای رسیدن به مقصود از جان گذشت. چرا باید سکوت کنی و تسلیم زور شوی؟. میرزا رضا پس از مدتی صرف وقت و کسب فیض از سید جمال در اسلامبول. راهی ایران شده و در حجرهای واقع در حصرت عبدالعظیم مقامی می گیرد. از این که در این دوران میرزا رضا چگونه به فکر کشن شاه می افتد و احتمالاً تحت تأثیر کس یا کسانی بوده یا مورد خاصی وی را وادار به قطعی کردن چنین تصمیمی نموده. اطلاعی در دست نیست. در سهامت و جسارت میرزا رضا و نیت مبارزه با ستم و زور از جانب وی تردیدی نباید داشت. این امر به سهولت از متن استنطاق (بازجویی) وی کاملاً مشهود است. جالب اینجاست که با وجود رایج بودن زجر و سنججه های طاقت فرسا در آن زمان برای کسب اطلاعات. میرزا را ابتدا سنججه ندادند و فقط در شرایطی بسیار بد. در قتل و زنجیر محبوس کرده بودند. اگر هم ضرب و ستمی به او روا داشتند. همگی پس از دوران بازجویی در زمان زندان بوده است. شاید یکی از دلایل این امر سهامت بی سابقه او بود که بدون کوچکترین واهمه ای حرف حق را به زبان می آورده و به پرسش ها پاسخ می گفته است. میرزا در پاسخ علت کشن شاه به سادگی گفته که می خواسته ظلم را از روی زمین بردارد و جهت ریشه کنی آن مسئولین را از میان برده است. در نهایت میرزا در سراسر بازجویی خود که به گفته ناظرین روان و منظم بوده. به صورتی که شنونده تصور می کرده از روی نوشته ای مطلب را می خواند. حتی یک نفر راه عنوان هم دست و یانتریک جرم معرفی نکرده بود. صورت جلسه استنطاق میرزا آنقدر تکان دهنده و نشان دهنده سنجاعت اوست که برخی تصور نموده اند شاید این سند از اصالت تهی باشد. متن صورت جلسه استنطاق رایه گفته عبدالله مسوقی کسی ندیده تا اینکه ۱۳ سال بعد در زمان انقلاب مشروطه در روزنامه «صوراسرافیل» برای اولین بار به چاپ می رسد. میرزا رضا با تحمل سه ماه زجر و عذاب در زندان. سرانجام در روز پنجشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۷۵ (۱۲ اوت ۱۸۹۶) در میدان مشق (میدان توپخانه که اکنون به میدان امام خمینی تغییر نام داده) به دار اویخته شد. جنازه میرزا تا دو روز بر سر دار ماند که عکس آن در یکی از کتب رنده یاد اسماعیل رائفین به چاپ رسیده است. (برای اطلاع بیشتر ن. ک. به ع. بیگدلی. «تروورهای سیاسی در تاریخ معاصر ایران» (تهران. ۱۳۷۷/۱۹۹۸). ن. سروس. دو جلدی. ج ۲. صص ۷۸-۷۶۵). (م)

۴۰- حیدرخان عمو اوغلی (تاریخ دیف) در ۱۲ دی ماه ۱۲۶۱ (۲ ژانویه ۱۸۸۰) در شهر ارومیه در خانواده پزشکی از قبیله «افشار» مولد شد. از همین رو وی را به نام حیدرخان افشار هم می سانسند. چون مردم قبیله بدر وی را «عمو» صدا می زدند. شهرت حیدرخان هم عمو اوغلی (پسر عمو) شد. به دلیل سفر و تجارت پدرش در روسیه. حیدرخان مدت ها آنجا زندگی می کرد. اما در سن ۱۱ سالگی به ایران بازگشت و چندی بعد مجدداً برای تحصیل به مرکز گرجستان. تفلیس رفت. در تفلیس رشته مهندسی برق را به پایان رساند. بنابه دعوت بازرگانی تبریزی به نام «رضازاده» به ایران آمده و بعدها در کارخانه برق حاج امین الضرب به کار مشغول شد. حیدرخان در شمار رهبران حزب سوسیال دمکرات قفقاز بود. وی با کمیته عدالت در ارتباط بود و به صورتی که معروف است در جریان قتل آتابک و سید عبدالله بهبهانی دست داشته است. وی مرتباً بین ایران و روسیه در سفر بود. حیدرخان پس از سرکت در کنگره باکو به نهضت گیلان پیوست. او بعدها از کمونیست های قدیمی و به نام ایران محسوب می شد. حیدرخان از معدود کمونیست های ایرانی بود که با لنین از نزدیک دیدار و گفتگو کرد. حیدرخان راهمچنین یکی از درخشان ترین چهره های انقلابی ایران هم خوانده اند. زنده یاد اسماعیل رائفین در کتاب بُریار تحقیقاتیش درباره حیدرخان عمو اوغلی. می نویسد: محمد علی شاه. زرنال لیاخوف را در ۱۹۰۸ وادار کرد مجلس شورای ملی ایران را به نوبت بیه. از ادیخواهان راقلع و قمع نماید.

محمدعلی ساد آخرین ساه مُسید و خونخوار فاجر بود او بهیچا مشروطه عظمی ندید و از بین نبرد بلکه کشور ایران را به امپریالیست‌ها فروخت. لذا نظام مردم ایران نسبت به او نفرت شدیدی داشتند پس شخص جبار ازادبخواهان ایران را یوسف، سعید و به قتل می‌رساند. حیدرخان عمو و علی مأمور ازین نردن محمدعلی ساد گردید حیدرخان رئیس‌های که خویش ساخته بود به کالسکه محمدعلی میرزا نصب برتاب می‌نماید. نمب به در سکه جی و بعضی از مسخدمین محمدعلی میرزا نصب می‌کند و آنها را ترمین می‌برد. ماسفانه نمب به خود محمدعلی میرزای خونخوار احسانت نمی‌کند و ساد خویش را از کالسکه بیرون می‌اندازد. در نتیجه حیدرخان مورد تعقیب قرار می‌گیرد و برای اعدام در اطاق مرگ زندانی می‌گردد. ولی حیدرخان هرگز مأیوس نمی‌شود. با کمک رفقای خود و کمیته تیری سوئیسال دمکرات‌ها موفق به فرار از زندان می‌شود. افسری، حیدرخان را برای اسطاق از زندان بحویل می‌گیرد و آن افسر از رفقای سری حیدرخان بوده و از این تاریخ حیدرخان معروف به حیدر نسبی می‌گردد. در شرحی که علی سمیده در کتاب راتین درباره حیدرخان می‌دهد. سرانجام وی را پس از بیوسن به حبس جنگل چین توصیف می‌کند. روز ۲۸ شهریور ۱۳۰۰ (۱۹ سپتامبر ۱۹۲۱) در صومعه سر خلدای از سران کمیته انقلاب (بهیست جنگل) طرفدار هر دو دسه تشکیل گردید. در این جلسه احسان الله خان مخالف کوچک خان نیز از جبهه رود سر آمدد بود. همه منظر ورود میرزا کوچک خان بودند. در این بین ناگهان صدای تیراندازی بلند شد. محل تشکیل جلسه کمیته را از چهار سو به گلوله بسته بودند. اعضاء کمیته شروع به دفاع کرده، به طرف جنگل عقب‌نشینی می‌کنند و خود را به انزلی می‌رسانند. در این میان تنها حیدر عمو و علی که بیر خورده بود کشان کشان خود را به نزدیکی سیخان رست رساند ولی در روی پل سیخان به دست حسن خان کیش درهای که از دار و دسته میرزا کوچک خان بود، اسیر می‌شود. هر روز محل زندان حیدرخان را عوض می‌کردند تا افراد حزبی نتوانند او را پیدا کنند و آزاد سازند. پس از چند روز به دست طرفداران کوچک خان و به وسیله شخصی به نام «ممن الرعایا» کشته می‌شود. برخی هم معتقدند برادرزن میرزا کوچک خان به تحریک گانوک العالی او را کشته است. در ادامه سمیده می‌نویسد: اگر حیدر عمو و علی کشته نمی‌شد، تاریخ ایران تغییر کرده بود. زیرا او تنها کسی بود که خط مشی حزب کمونیست را جراه می‌کرد و به مارکسیسم-لنینیسم وفادار مانده بود. راتین، «اسناد و خاطره‌های حیدرخان عمو و علی»، (تهران، ۱۳۵۸)، صص ۹-۱۵۸ و ۱۷۵. (م)

۴۱- برای متن محاکمه ن. ک. به روزنامه «اطلاعات»، ۲ اردیبهشت تا ۱۴ خردادماه ۱۳۲۸ (۲۲ آوریل تا ۴ جون ۱۹۴۹).

۴۲- امانی، «درباره محاکمات سیاسی بنجاه و سه نفر»، (تهران، ۱۳۳۱/۱۹۵۲).

۴۳- روزنامه اطلاعات، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۲۸ (۱۷ مه ۱۹۴۹).

۴۴- «کادر» در سلسله مراتب حزبی و سازمانی به معنای افراد یا اعضای اصلی هر گروه است. گروه کوچک و منسکی که برای آموزش یا رهبری گروهی بزرگتر سازمان یافته باشند. (م)

۴۵- عبدالحسین نوین کارگردان برجسته تئاتر ایران و از رهبران سرشناس حزب بوده به سال ۱۹۱۶/۱۲۸۵ در مشهد مولد شد. فعالیت‌های سیاسی خود را با شرکت در قیام کلل محمدتقی بیان (۱۳۰۰-۱۳۹۹) آغاز کرد و بعد از آن برای ادامه تحصیل در دارالفنون راهی تهران شد. با استفاده از بورس دولتی برای آموختن تئاتر مدرن، پس از پایان تحصیلاتش در دارالفنون، رهیار فرانسه شد و در آنجا با اندیشه‌های مبنی بر سوسیالیسم آشنا شد. پس از بازگشت به ایران با صادق هدایت، بزرگ علوی و محبتی مینوی «گروه رابعه» را تشکیل دادند که هر یک از اعضای آن در ادبیات و هنر معاصر ایران نقش به‌سزایی داشتند. نوین با گروه دکتر ارانی همکاری نزدیک داشت اما همراه آنان دستگیر نشد زیرا در آن زمان تعبدی تهران در کنگره جهانی نمایش نامه نویسی بود. او پس از شهریور ۱۳۲۰/۱۹۲۱ در نشست مؤسسان حزب توده شرکت کرد و به عضویت کمیته مرکزی موقت انتخاب شد. در دسه بندی‌های درون حزبی، نوین شخصی مستقل به‌سماز می‌رفت و از همین رو در دوران بحرن داخل حزب بوده به عضویت هیأت احزابیه موقت برگزیده شد. پس از واقعه ۵ بهمن ۱۳۲۹/۱۹۵۰ از زندان. همراه گروهی از رهبران حزب، گریخت و به سوروی تاه بُرد. در آنجا در شهر دوشنبه بود و سپس راهی مسکو شد. او در مسکو به عنوان مترجم در راد یومسکو کار می‌کرد و بعد از آن در انستیتو خاورشناسی سوروی مشغول به کار شد. او در این دوران به تصحیح ساهامه فردوسی و تحصیل در رشته ادبیات پرداخت و رساله دکترای خود را به نام «واژنامک» فرهنگ واژه‌های ساهامه برای آموزشگاه عالی ادبیات تنظیم کرد. نوین بیش از مهاجرت کارهای بسیار ارزنده‌ای در عرصه تئاتر انجام داده و با برورس گروه‌های تئاتری خدمت بزرگی به این هنر کرد. یکی از نتایج فعالیت‌های هنری وی تأسیس سالن تئاتری توسط شاگردانش به نام «تئاتر سمدی» بود. نوین در ۱۳۵۵/۱۹۷۶ بر اثر بیماری سرطان در بیمارستان کرملین مسکو درگذشت. (م)

۴۶- رکن دومارش در گزارش خود ماقع را این‌گونه شرح می‌دهد: ساعت ۲۰/۲۰ روز ۲۲ ماه جاری [در] در حالیکه ستوان یکم قبادی افسر نگهبان اداره زندان و ستوان یکم محمدزاده افسر نگهبان زندان شماره ۲ (محل زندان سیاسی) بودند یک کامیون که رابوس برزنت و علامت ارتش داشته ولی شماره آن را مأمورین متوجه نشدند از جاده سمیران ظاهر و جلو درب خارجی منوقف شده و براترنگ باسیان نگهبان درب خارجی بلافاصله ستوان یکم قبادی خارج و به یک نفر سرهنگ ۲ ارتش که از کامیون پیاده شده، دارای قدمتوسط و هیکل متناسب بود. احرام نظامی گذشته و بایکدیگر دست داده سپس ستوان یکم قبادی به باسیان منصدی کلید درب زندان دسور می‌دهد درب را باز کند. پس از باز شدن درب افسر نگهبان و سرهنگ ارتش مسفاً وارد زندان گردیده و بعد از آنها کامیون نیز داخل می‌شود و به دستور سرهنگ مذکور سن نفر گروهیان ارتش که دارای اسلحه کمری

بودند از کامیون بیاد و طرفین به‌های زندان شماره ۲ متوقف پس سوان یکم محمدزاده افسر نگهبان درحالی که جدیدترک بازناسب در دست‌داسته به‌بند زندانیان سیاسی وارد و بعد از چند دقیقه با ده نفر از زندانیان سیاسی مراجعت و زندانیان به‌دستور سرهنگ ۲ مذکور سوار کامیون شده و سوان محمدزاده هم در حالی که کلاه بر سر نداشته و همچنین سوان یکم قبادی به‌همان کامیون سوار و به‌طرف جاده‌سمیران حرکت می‌کند «چپ‌درا بران به‌روایت اسناد ساواک، سازمان افسران حزب توده» (تهران، ۱۳۸۰/۲۰۰۱). مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات ج.ا. صص ۸-۷. (م)

۳۷- فروین، «حزب توده در صحنه ایران»، ص ۱۵۶.

۳۸- بر اساس گفته‌های فروین و اسناد موجود، فرار سران توده‌ای از زندان زیر نظر کمیسیونی مشکل از دو افسر ارتش و سپه‌بانی بودای - سرهنگ مشیری، سروان قبادی و مسئول تشکیلات (فروین)، طراحی و اجرا می‌گردد. مسئولین اجرا - یعنی دو افسر حاضر در محل (زندان قصر) که رهبران را با خود همراه می‌کنند عبارت بودند از ستوان محمدزاده و سروان قبادی که هر دو سربوست مشابه‌ای (در فواصل مختلف) داشتند. اما میرزا آقا - از افسران فرقه دمکرات آذربایجان مواری به‌نوروی - عاقبت غم‌انگیز سوان قبادی را برای اثبات فتح‌الله‌زاده شرح داده و او هم در کتاب خود آن را منعکس نموده: «ما با هم در یک اردوگاه کار اجباری در سیری به سر می‌بردیم. (ظاهراً قبادی هم به مانند بسیاری دیگر از توده‌های‌ها از جنایات استالین در آلمان نمانده بود-م) او آنجا چندبار اعتراض و اعصاب غذا کرد... البته اعتصاب غذا نتیجه‌ای نداشت اما مسئولین اردوگاه در مورد او کمی ملاحظه داشتند. زیرا بنا به موقعمیش از مقامات بالا دستور داشتند که نگذارند تلف شود. سروان قبادی علناً سوروی و حزب را به یاد افتاد می‌گرفت. مقررات اردوگاه را رعایت نمی‌کرد. او با این که می‌دانست بخاطر نقش کلیدی‌ش در فرار رهبران حزب توده از زندان در صورت بازگشت به ایران به‌مرگ محکوم خواهد شد، با این همه خواستار بازگشت به ایران بود. بعد از یک‌ماه مبارزه طولانی بالاخره پذیرفتند که به ایران بازگردد. من سعی کردم خطر مرگ را به‌وی گوشتزد کنم. سروان قبادی جواب داد «من تصمیم خود را گرفته‌ام. من به هر طرف، هم سوروی و هم حزب توده و هم شاه، تُف می‌کنم». آخرین بار که با هم وداع می‌کردیم غمگین و حیران به‌سرنوشت شوم او می‌اندیشیدم. سروان قبادی به‌من گفت: «میرزا آقا، می‌دانم بخاطر من ناراحت هستی. ما فکر می‌کنیم زنده‌هسیم. دیگر نمی‌توانم تحمل به‌کنم. من مرگ در وطن را صدبار به‌این زندگی ذلت‌بار ترجیح می‌دهم. مطمئن باش من به هر دو رژیم تُف کرده‌ام». بالاخره مأموران سوروی، سروان قبادی را با خود به مرز ایران می‌بردند و به مقامات ایرانی در مرز تحویل می‌دهند. هنگامی که خبر اعدام سروان قبادی را شنیدم به یاد حرف‌ش در اردوگاه سیری افتادم که می‌گفت «من از حرف خود بر نمی‌گردم». (افتح‌الله‌زاده، «خانه‌دایی یوسف»، ن: یاران (سوتند، ۲۰۰۲)، صص ۲-۹۱؛ همچنین ن. ک. به ب. امیر خسروی و م. حیدریان، «مهاجرت سوسیالیستی و سرنوشت ایرانیان» (تهران، ۱۳۸۱/۲۰۰۲)، (م)

۳۹- سی‌از بیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و مسلط شدن حاکمیت مطلقه محمد رضا شاه بر ایران، لزوم ایجاد نهادی با استانداردهای غربی برای جمع‌آوری اطلاعات امنیتی و مبارزه با افراد و سازمان‌های مخالف حکومت مطرح شد. کاری که تا آن زمان، علاوه بر پیش‌بینی‌های قبلی، بر عهده رکن دوم ارتش و فرمانداری حکومت نظامی بود. این امر بشرط مطرح بوده و لایحه تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در سال ۱۳۳۵/۱۹۲۶ توسط مجلس شورای ملی به تصویب رسیده بود و در ۱۳۳۶/۱۹۵۷، بالاخره تحت نظر نخست‌وزیری، رسماً ایجاد گردید. این سازمان برای تأمین نیاز مبارزه با مخالفان حاکمیت به ریاست بيمار بختيار کار خود را آغاز کرد. ساواک با تعلیمات و رهنمودهای سازمان‌های جاسوسی اطلاعاتی اسرائیل (موساد) و آمریکا (سیا) تبدیل به تشکیلی کارآمد و مجهز گردید. ساواک با اوج‌گیری خشونت‌های مخالفین، شیوه‌های غیرانسانی شکنجه‌های منظم را بر علیه مبارزین با حکومت به کار گرفته و در دهه ۱۳۵۰/۱۹۷۰ تبدیل به یکی از محوف‌ترین سازمان‌های امنیتی جهان شد. به‌صورتی که سازمان عفو بین‌الملل در سال ۱۳۵۲/۱۹۷۵ اعلام کرد «کارنامه هیچ کشوری در جهان سیاه‌تر از کارنامه ایران، در زمینه حقوق بشر، نیست». این سازمان بالاخره در دی‌ماه ۱۳۵۷/۱۹۷۸، پس از ۲۱ سال، توسط لایحه‌ای که از جانب ساویر بختيار - آخرین نخست‌وزیر رژیم پادشاهی - به مجلس برده شد محل گردید و با بیروزی انقلاب بسیاری از اعضای آن به جوجه‌های اعدام حاکمیت تازه استقرار یافته جمهوری اسلامی سپرده شدند و برخی هم در تشکیل نهادهای امنیتی جدید با حکومت تازه همکاری نمودند. (م)

۵۰- ن. کیانوری، «خاطرات نورالدین کیانوری» (تهران، ۱۳۷۱/۱۹۹۲)، ص ۳۳۶.

۵۱- انصاری، «زندگی من»، ص ۴۱۶.

۵۲- م. عراقی، «ناگفته‌ها: خاطرات شهید حاج مهدی عراقی» (تهران، ۱۳۶۰/۱۹۸۱)، ص ۲۱۷.

۵۳- انصاری، «زندگی من»، ص ۳۹۲.

۵۴- ع. بقیمی، «انگیزه‌ها: خاطراتی از دوران فعالیت حزب توده» (تهران، ۱۳۷۳)، ص ۳۴۶.

۵۵- نامور، «شهدای توده‌ای»، صص ۱۳۰-۶۰.

۵۶- کیانوری، «خاطرات»، ص ۳۰۲.

۵۷- ماریار بهرور در کتاب تازه انتشار یافته خود به فارسی، اعتقاد دارد که استفاده گسترده از شکنجه‌های مدرن پس از کودتای ۱۳۳۲/۱۹۵۲ از برخی اعضای عادی قهرمان ساخت، اما بعضی از رهبران را به همکاری با دشمن واداشت (ص ۴۸). سخن بهرور نمی‌تواند چندان دور از واقعیت باشد، برای نمونه او مثال وارطان را می‌آورد و می‌نویسد «وارطان سالخانیان (در بعضی منابع

بالاحیان ذکر شده، عضو فعال حزب در سال ۱۳۳۳/۱۹۵۴، در حالی همراهِ رفیقش محمود کوچک سوسری دستگیرند که مشغول بخش نریات حرب بوده در بهران بود. هر دو از سوی تشکیلات فرمانداری نظامی بهران، که برای کودتاقش محوری داشت و بشگام «ساواک» بود، تحت شکنجه شدید قرار گرفتند، گرچه هر دو از اعضای رده پایین بودند و نمی توانستند اطلاعات چندان مهمی داشته باشند. با سرحد مرگ مقاومت کردند. این مقاومت انقدر در بین دنبال کنندگان اخبار حزب بود مؤثر واقع نژکه احمد شاملو شعر معروف «مرگ وارطان» را در مدح وی سرود (م. بهروز، «سورسیان آرمانخواه، ساکامی جید در بهران»، ت. م. پرتوی (تهران، ۱۳۸۰/۲۰۰۱)، ن: انتشارات فقیوس، ص ۴۸، (م)

۵۸- بخشی از شعر شاملو که در زمان سروده شدنش به دلیل فرار از سانسور بجای «مرگ وارطان» از نام «مرگ نارلی» استفاده شده بود، اما پس از انقلاب توسط خود ساعر با عنوان اصلی منتشر شد، از این قرار است: دست از گمان بدار! با مرگ نجس نجه میفکن / بودن په از نبودن است / خاصه در بهار... / وارطان سخن نگفت / سرافراز / دندان خشم بر چگر خسته بست و رفت / از تیرگی بر آمد و در خون نشست و رفت / وارطان ستاره بود. / رک. به، شاملو، «کاشفان فروتن سوکران»، سازمان انتشاراتی اینکار (تهران، ۱۳۵۹/۱۹۸۰)، ص ۱۶-۱۵، (م)

۵۹- ت. حق شناس، «بازنده: داستانی از دستگیری، شکنجه و تسلیم قاسم عابدیس» (سوئد، ۱۹۸۵)، ص ۳.

۶۰- *Central Intellegent Agency [CIA]* سازمان اطلاعاتی و امنیتی ایالات متحده که نام کامل آن آژانس مرکزی اطلاعات است و به اختصار عنوان انگلیش «سیا» خوانده می شود. این سازمان پس از جنگ جهانی دوم و بی بردن امریکاییان به اهمیت مسایل اطلاعاتی در ۱۹۴۷ به وجود آمد. (م)

۶۱- زیبایی، «کمونیسم در ایران»، ۲: ۹۲۹-۷۸۵. از این فهرست حتی در دهه ۵۰ (۷۰) هم برای بررسی وضعیت متقاضیان دریافت روادیدایالات متحده استفاده می شد. ن. ک. به ج. تمپل، «یادداشتی بر درخواست نامه های روادید»، اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۴ (تهران، ۱۹۸۲)، ۱۰۲.

۶۲- مأخذ مشاغل از «نامه های مستعفیون» منتشر شده در روزنامه اطلاعات ۱۰ شهریور ۱۳۳۲-۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۶ (۱ سپتامبر ۱۹۵۳ - ۱ مه ۱۹۵۷) به دست آمده است.

۶۳- Foreign Office Note, 23 October 1953, F.O. 371/104573

۶۴- American Embassy to State Department, "Estimates of Tudeh Numerical Strength." F.O. 371/104573

۶۵- عباس سماکار در خاطرات خود درباره پیشینه قزل قلعه می نویسد: زندان قزل قلعه ساختمانی بود که دوریک حیاط کوچک بنا شده و در زمان قدیم، آن را در ده امیرآباد تهران به عنوان کاروان سرا ساخته بودند و بعداً به عنوان زندان ازان استفاده می کردند. ردیف انفرادی این ساختمان که قبلاً محل نگه داری اسب و قاطر مسافران بود. اکنون به عنوان سلول های انفرادی مورد استفاده قرار می گرفت (ع. سماکار، «من یک شورشی هستم»، لوس آنجلس، ۱۳۸۰/۲۰۰۱، ن: شرکت کتاب، ص ۲۶۴). البته هر چند تعجب آور است که محبوسی مقیم یک زندان از پیشینه آن چندان اطلاعی نداشته باشد، ظاهراً زندان قزل قلعه، ابتدا، مقر قشون قزاق بوده و به تدریج با خروج روس ها و با صلاح دید بریتانیایی ها به زندان تبدیل شده است. زندانی در خاطرات خود که در اوایل استقرار حکومت اسلامی انتشار یافت درباره این زندان می نویسد: آنوبوس از امیرآباد شمالی بیجید و جلوی دیوار بلند و رنگ و رو رفته ای توقف کرد... رئیس قزل قلعه بیرمردی استخوانی و کشیده بود. لهجه غلیظ ترکی اذری داشت. اسم یکایک مهمانان جدید را پرسید همراه مور دانهام، اسمش «ساقی» بود و سابقه طولانی در این کار داشت. او دوره فرمانداری نظامی تهران در اینجا کار می کرد. آن روزها «قزل قلعه» مقر اصلی مبارزه با مخالفان بود. روایت می کردند که «ساقی» در زمان دستگیری خسرو روزبه یکی از مأموران شکنجه او بود... دو دیوار بلند در ورودی بزرگ بندعمومی قزل قلعه راز حیاط بیرونی جدا می کرد. در قسمت شرقی در دوم اتاق نگهبانی قرار داشت... روبروی اتاق نگهبانی سرویس دستشویی در یک دالان سرپوشیده قرار گرفته بود. از یک قسمت اینجا برای بخت و پز غذا استفاده می کردند. در وسط این دالان سرپوشیده روی پایه های بتونی و به ارتفاع یک متر چند شیر دستشویی دو طرفه وجود داشت. چند شیر در دو طرف در ورودی بود که محل نشستن ظروف بود. در انتهای این دالان چند دوش سربایی با شیرهای آب گرم و سرد بود که حمام اینجا بود. چند اتاقک در قسمت جنوبی با درهای چوبی بلند که سقف آنها باز بود توالت اینجا را تشکیل می داد. محوطه قزل قلعه دیدنی و جالب بود. چند درخت بیدنومند در وسط حیاطی بزرگ در کنار یک حوضچه سربزیرافکنده بود و جمعیت آتوبهی در سایه این درختان نشسته و یا در حال قدم زدن بودند. روایت این بود که آن درخت را روزبه کاشته است. اینجا هر چیز تاریخی که وجود داشت به شکلی با نام «روزبه» پیوند داشت. در انتهای حیاط سه اتاق وجود داشت که بیشتر سبیه حمام بود. سقف ساختمان گنبدی شکل بود. وارد اتاق که می شدی کف اتاق با سطح زمین یک و پنج فاصله داشت. اینجا کفش کنی اتاق بود که سه طرف آن را سکویی بلند احاطه کرده بود و محل نشیمن بود زیرا این سکوها خالی بود و به عنوان انبار استفاده می شد. این سه اتاق و یک اتاق مربع بزرگ در قسمت جنوب شرقی و در کنار اتاق نگهبانی، مجموع این زندان را تشکیل می داد... در وسط دیوار شرقی محوطه دری وجود داشت که به قسمت انفرادی زندان قزل قلعه مربوط می شد. دیوارهای کاهگلی و بلندی رابطه ما را با بیرون قطع می کرد و باید به دیدن آسمان رضایت می دادیم. روی این دیوارها و پشت بام زندان چند مأمور کشیک می دادند (بی نام، «خاطرات زندان»، هفته نامه بهران مصور، دوره جدید شماره ۱۲،

۲۴ فروردین ۱۳۱۳۵۸ (۱۳ آوریل ۱۹۷۹) صص ۲-۳، این زندان در اوایل دهه ۱۷۰۱۵۰ تخریب شده و مبدل به ترک فرج الاله امروزی گردید. محمدعلی عمویی در خاطراتش می‌نویسد: «فصل قلعه که امروز دیگر تخریب‌نشده و بخشی نفوس آنکس نیست. این روزها برای منبری که از این محل ایستاد و برجی می‌گذرد، حی صور حکومتی ریختن خون‌های ساکنی که در آن قلعه نظامی، که سکنه‌گاه از مدراس کرده بودند، دستور است اما نام فصل قلعه بر همچون نام‌های حمام ننگر آرزوی، توین و کعبه مشرک نام‌های سوم و نفرین شده‌اند و برای همیشه یادآور سقاوت و سقاوت از کسبو، و از خودگذشتگی و فداکاری آرزوی دیگر است (م.ع. عمویی، «دردزمانه» (تهران، ۱۳۷۷/۱۹۹۸)، ص ۱۱۲۵، (م).

۶۶- ک. کشاورز، «چهارده‌ماه در خازک: یادداشت‌های روزانه زندان» (تهران، ۱۳۶۳/۱۹۸۴)، همچنین ن. ک. به کی مراد، «رفقای و الا مقام»، صص ۸۵-۳۵۳، انجمنی شیرازی، «نوروز در خازک»، ماهنامه آدینه، شماره ۵۵ (فروردین ۱۳۷۱/۱۹۹۲)، ج. احمدی، «مصاحبه ویدیویی با مرنصی زریخت»، سرورده تاریخ سهامی چاپ ایران (امسردام: مؤسسه بین‌المللی تاریخ اجتماعی، ۱۳۷۵/۱۹۹۶).

۶۷- فداییان اسلام، نخستین گروه اسلامی «اعضای نه‌روز، در زمان حکومت محمدرضاسا، بودند که رهبری آن بایک روحانی نندرو به نام سیدمجیب میرلوحی معروف به نواب صفوی بود. فداییان اسلام طی دوران فعالیت خود موفق به سرور چند تن از مهردهای اصلی حکومت سلطنتی شدند. آنها اعمال خود را اعدام مدافعان غرب و قیام‌کنندگان علیه اسلام می‌نامیدند. در کارنامه ترورهای فداییان اسلام این نام‌ها به چشم می‌خورد: سپهدر، آرا، عبدالحسین هریر، احمدکسروی، حسین علاء و سرور تفرحام دکتر حسین فاطمی. سرور حسین علاء، بیگیری برای دستگیری و مجازات اعضای فداییان اسلام را تشدید کرد و سرانجام در ۱۳۳۳/۱۹۵۵ با دستگیری اکثر اعضای این گروه تروریستی، خاصه نواب صفوی، سیدمحمد واحدی، مظفر ذوالقدر، خلیل طهماسبی، آنها محاکمه و محکوم به مرگ شدند. در سحرگاه ۲۷ دی‌ماه ۱۳۳۴ (۱۷ ژانویه ۱۹۵۵) حکم در مورد اعضای اصلی به اجرا درآمد و افراد زده نابین تر به زندان‌های طویل‌المدت محکوم گردیدند. [برگرفته از «بازوی توانای اسلام» - یازان امام به روایت اساد ساواک، آیت‌الله سید محمود طالقانی»، کتاب ۲۹، جلد اول، (تهران، ۱۳۸۱/۲۰۰۲)، ن: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ج.ا، ص ۲۰۰]. برای اطلاع بیشتر درباره فعالیت‌ها و نظرگاه‌های گروه فداییان اسلام ن. ک. به م. عراقی، «خاطرات» (تهران - ن. رسا، ۱۳۷۰/۱۹۹۱)؛ د. خسرو ساهی، «فداییان اسلام، تاریخ عملکرد، اندیشه»، (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۹/۱۹۹۹)؛ ک. مقدم، «خشونت قانونی»، (تهران: انتشارات محدث و دفتر نشر برگزیده، ۱۳۸۰/۲۰۰۱)؛ ن. ناکدامن، «قتل کسروی»، (المان: انتشارات فروغ، ۱۳۸۰/۲۰۰۱)؛ احامه‌ای، «شادکشی در ایران و جهان، جامعه‌شناسی و تاریخ تروریسم»، تهران، ن: انتشارات چاپ‌خش، ۱۳۸۱/۲۰۰۲) و بالاخره اسناد منتشر شده ساواک تحت عنوان «یازان امام به روایت اساد ساواک»، (م) ۶۸- نقل قول از «الموتی در کتاب «ایران در عصر پهلوی» (لندن، ۱۳۷۰/۱۹۹۱)، ۱۸۸، ۹.

۶۹- U.S Embassy to the State Department, "Government Anti-Tudeh Campaign," in the *Declassified Documents: Microfiche Retrospective Collection*, 309A.

۷۰- بقیمی، «انگیزه» ص ۴۰۶، همچنین ن. ک. به ر. عباسی، «خاطرات یک افسر نودهای» (ساربروکن، ۱۳۵۸/۱۹۷۹)، ص ۳۴۱.

۷۱- Foreign Office Comment, 3 December 1954, F.O. 371 109987.

۷۲- Foreign Office Comments, 7 September - 13 December 1954, F.O. 371 109985.

۷۳- British Ambassador, "Report on Tudeh Activities (21 April 1956), F.O. 371 120713.

۷۴- سپهدر تیمور بخیار در زندان مشهور بخیار بودند. او عمومی بریا اسهدیاری، همسر محمدرضاسا، بودند که در سایه همکاری با رژیم کودتا مدارج ترقی را پشت سر گذاشت، وی به هنگام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اگوست ۱۹۵۳) فرمانده لشکر زرهی کرمانشاه بود که با محفل کودتاچیان ارتباطی نزدیک داشت. پس از بیروزی کودتا به فرمانداری نظامی تهران منصوب شد و نقش به‌سزایی در کشف و نابودی سازمان نظامی حزب نوده داشت. پس از تشکیل «ساواک» در ۱۳۳۶/۱۹۵۷ به ریاست آن رسید و در زمان محبت‌وزیری دکتر علی امینی از کار برکنار و از کشور اخراج شد. او، در این زمان، به عراق رفت و در آنجا کویید تا با گردآوردن نیروهای مخالف کرد عملیاتی را برای براندازی حکومت شاه رهبری کند. اما طرح او شکست خورد و جندی بعد خودش هم در بغداد توسط گروه عباسعلی سهریاری ترور شد. ناگفته نماند که سرور بخیار به دستور محمدرضاسا و با سازماندهی ساواک انجام گرفت و این اقدام را باید اولین و مهم‌ترین عملیات تروریستی ساواک در طول تاریخ فعالیتش قلمداد کرد (همچنین از طنزهای تاریخ یکی هم این که بخیار نخستین رئیس تشکیلاتی بود که سرانجام قاتل وی شد). برای اطلاع بیشتر درباره تیمور بخیار و سوابقش ن. ک. به «تیمور بخیار به روایت اساد ساواک» ن: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ج.ا، (سه جلد)، (م).

۷۵- احمدمقرب فرزند حسن، مهندس نظامی در مرکز مهندسی امریکا وابسته به دانشکده صنعتی نیروهای مسلح امریکا بود. او افسر دار چهارم و معاون اداره بحم ارتش و مادرجه سپهدی رئیس رکن پنجم سادارنش بود (برنده نقرادی ساواک). سرلشگر احمدمقرب از عوامل جاسوسی سروری‌ها در ایران بود. وی در سال ۱۳۵۶/۱۹۷۷ دستگیر شد و پس از اعتراف به جاسوسی به نفع روس‌ها در همان سال اعدام گردید (غ. نجاتی، «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران: از کودتا تا انقلاب»، ن: رسا).

اسپهرن، چ. ششم، ۱۳۷۹، ۲۰۰۰، «توحیدی»، ۱۳۲۱، «حسی میرانظام در کتاب توحیدی»، «طریقی در تاریخ اندیشه‌های ایران»
سپهرن، ناصر مقدم، بذای را درباره مستند مغربی مطبخ می‌آورد، ظاهراً بسمار مقدم با اشاره به «تحت نظر بودن میران مغربی
از سوی صدا اطلاعات ساواک و کشف طرح: مشکوک تسلط روسی کیف بدنی در کوه‌ها محل زندگی مغربی و قدم بردن آهسته
در طول آن، به امیرانظام جکوبکی احدهم چند خانه دوری میران مغربی و کنترل زیردستی آن توسط ساواک را توضیح داده و
حسی می‌گوید: سرانجام [مأموران] موجه می‌شوند که در زمان عبور دیپلمات روسی امواج حسی بخش می‌شود، این امواج را
با دستگاه‌های گیرنده ضبط می‌کنند و موجه می‌شوند این امواج فشرده می‌شود که بسمار مقدم توسط دستگاه خود آنها را
در یافت و بعد توسط دستگاه دیگری این امواج را به طول موج صدول و معمولی تبدیل و از آن طریق پیام خود را دریافت و جواب
لازم را به همان طریق برای گیرنده محتوای کیف دیپلمات می‌فرستاده است (ع. امیرانظام، «ان سوی سپهر»، اسپهرن،
۱۳۸۱، ۲۰۰۲)، ن. شربی، ۱۳۹-۲۰۰، (م)

۷۶- م. هاسمی، «داوری: سحنی در کارنامه ساواک» (لندن، ۱۹۹۲، ۱۳۷۳)، ص ۵۸۴
۷۷- در واقع این افراد هیچ نفر به اسامی حسام لیکرانی، محسن صالحی، ذریبوس جعفری، پرویز نوایی و اقایار فاطری بودند، (م)
۷۸- امیر خسروی در پاسخ نامه خود به «خاطرات کیانوری»: «این تازه می‌نویسد... همان گونه که خسرو زوریه شرح داده است،
[نور مسعود] توسط [ابوالحسن] عباسی، «کمیته ترور» و «رژیم تروری» زوریه، در ایامی که با حزب قطع رابطه کرده بود، صورت
گرفته است (ب. امیر خسروی، «نظری از درون به نقش حزب بوده برای»، ص ۱۲۳). همچنین بهرور در کتاب خود درباره کمیته
[تیم] ترور می‌نویسد: سازمان نظامی که تیم ترور را اداره می‌کرد، به کامبخش باسخگو بود. کامبخش، نازمانی که در ایران بود
مسئول رابط سازمان نظامی بود، پس از آن که کامبخش کشور را ترک کرد، کیانوری و فرونی این مسئولیت را بر عهده گرفتند و
جودت آخرین مسئول رابط سازمان نظامی بود، بدین ترتیب در فاصله سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۹ تیم ترور زیر نظر جناح تندرو بود
(م. بهرور، «نورسایان ارمانخواه»، ص ۱۶۰، (م)

۷۹- زیبایی، «کمونیسم در ایران»، ۴۳۱:۳
۸۰- میخائیل باکونین (۱۸۱۴-۱۸۷۶)، به نوشته «برلین» تمام عمر خود را وقف آموزش برصده‌ها اشکال سنج کرد (ا. برلین،
«مفکران روس»، ص ۱۱۳، باکونین یک روزنامه‌نگار معترض، سخنوری ترسور و مفکری احساساتی بود، اگر چه سخن و
انگاشت‌های او بسیار هیجان‌انگیز و گویا نور به نظر می‌رسیدند، اما در واقع از سطح زمانی دل‌انگیز فراتر نمی‌رفتند، تعبیر او
فرایند هر آنچه در فلسفه‌های سیاسی و اجتماعی مهم و درخور توجه است را در بر می‌گیرد، اما در نهایت سخنی قابل تأمل عرضه
نمی‌دارد، او پایه‌گذار انگاشت «انارشیسم نیلیسم» اهرج و مرج‌طلبی‌انکارگرا است که هدف از آن را برانداختن کلیه مؤسسات
اجتماعی، اعم از دولتی یا غیردولتی، توصیف می‌کند، باکونین برای نور بود که با هر اقدام ممکن از قبیل ترور، حرابکاری، سوری،
اعصاب عمومی و اغتشاش باید به برانداختن نظام حکومتی پرداخت، بسیاری شدیداً اعمال فخرآمیز و ترورهای گسترده قرن
نوزدهم از سوی انارشیست‌ها را نتیجه منطقی ترویج اعتقادات باکونین می‌دانند، باکونین اگر چه در بین الملل اول با مارکس همراه
بود، اما بعدها به دلیل مخالفت با او از آن احراج گردید، در کتاب مدودف درباره باکونین آمده: باکونین نیز انقلاب را یک بحریب
جهانی تلقی می‌کرد، انقلابی که سلاح‌هایش می‌توانست «سج، جافو و طناب» باشد، باکونین تنها در آستانه برگشتن بود که فهمید
انقلاب و زرونیسم [بیروان زاهیان کاتولیک] ناسازگارند و با «مکر و حیله زرونیستوار هیچ چیز حیثی یا نرمندی نمی‌توان
ساخت، و حتی به خاطر بضمین موفقیت، فعالیت انقلابی باید ترسور و احساس‌های حس و زست نکه‌گاه خود را جستجو کند،
بدون والاترین ارمان‌های انسانی، هیچ انقلابی ترور نمی‌شود (از مدودف، «در دادگاه تاریخ» (تهران، ۱۹۸۱، ۱۳۶۰)، ت:
م. هراخانی، ن. سرکس‌سپهری، ص ۱۲۴، برای اطلاع بیشتر از دوره‌های باکونین، رگ. به اسپرن، «مفکران روس»
(تهران، ۱۹۸۲، ۱۳۶۱)، ت: نجف دریابندری، ن: خوارزمی (م)

British Embassy, "Notes on Political Parties (16 August 1957)," FO 371 120713 -81

۸۲- حزب نوده، «آخرین دفاع خسرو زوریه» (سراسفور، ۱۳۴۹، ۱۹۷۰)
۸۳- ساملو، بعد از انقلاب، وقتی بالاخره از اعترافات زوریه درباره ترور مسعود مطلع شد، سعی را که در سایش او سروده بود،
س گرفت.

«- این شعر «خطابه ندین» نام دارد، بالیاتی از این قرار: غافلان همسازند آنها توفان کودکان ناهمگون می‌زاید همساز»
سایه‌سازند محتاط/ در مرزی افتاب/ در هیأت زندگانی/ مردگانند... آن را می‌نویسد در ص ۲۷ کتابچه «کاسفان فروغین سوکران»
(تهران، ۱۳۵۹/۱۹۸۰)، ن: سازمان انتشاراتی فرهنگی اسکار، بی‌بید (م)

۸۴- مهدی خان بابانهرانی در گفت‌گویی خود با حمید سوکت (در دو جلد) در امان، در خصوص «نفرنامه‌ها» و سابقه‌شان می‌گوید:
این باب [اطهار ندامت و اربداد کردن] را نقی افراخان گشود، او از اولین کارگران راه‌های و از فعالین کارگری حزب و از سمبل‌های
حرکت کارگری بود، می‌نویسد گفت‌گاو باب اربداد را با نوشتن مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات باز کرد، او اعلام کرد که حزب توده حزبی
دست‌نشاده و خائن است و او به عنوان یک کارگر اندک دست رهبرانی بوده که زندگیشان در عشرت‌نکده‌ها می‌گذشت، او
از همان زمان به معنی اخص کلمه جزو کادر امینی رژیم شد، بعد از سرچشمایی حزب رسا حیرت و «لان هم در خارج از کشور جزو
نورای سلطنت‌طلبان است (ح. سوکت، «نگاهی از درون به حبس جاپایران - گفتگو با مهدی خان بابانهرانی»، ص ۱۶۵ جلد اول).

- بیرونی سپهر ۱۳۶۸ (م)

- ۸۵- م. خانیان تهرانی «نگاهی از درون به حبس چپ ایران» اساربروکن ۱۳۶۵-۱۹۸۶، ص ۵۷، ۱.
- ۸۶- محمود اعتمادزاده (م. به آذین) در ۱۳۳۹ ه.س. در سپهرستان رست به دنیا آمد. مدرس باجر بود و با روسیه دادوستد داشت و بر همین اساس به سپهرهای مختلف روسیه از قسبل مسکو، نژوگراد و... رفت و او بعد از آن به آذین تحصیلات ابتدایی را در محل تولدش و در ۱۳۰۶/۱۹۲۷ به همراه خانواده به مشهد کوچ کرد و در ذم مسقطی در همان سپهر به تدریس پرداخت. در ۱۳۰۹/۱۹۳۰ به تهران آمد و دو سال باقی مانده دبیرستان را در آنجا گذراند. وی در ۱۳۱۱/۱۹۳۳ ضمن شرکت در مسابقه اعزام دانشجویان اروپا و قبول شدن، عازم فرانسه گردید و آنجا به تحصیل نیروی دریایی بیوست و مدرسه افسری مهندسی دریایی را در «برست» به پایان برد. در ۱۳۱۷/۱۹۳۸ به ایران بازگشت و در نیروی دریایی در خرمشهر به خدمت پرداخت. او در ۱۳۳۳/۱۹۳۴ به وزارت فرهنگ بیوست و در دبیرستان های تهران مشغول تدریس شد و سال بعد رهبر «اداره کل نگارش گردیده و هفت سال در آن محل خدمت کرد. در ۱۳۳۳/۱۹۵۴ به علت فعالیت های سیاسی به نفع شوروی منظر خدمت شد و به تنقل مترجمی پرداخت. او در ۱۳۳۴/۱۹۶۵ با رتبه ده مهندسی بازنشسته شد. در دوران خدمت نیروی دریایی با روزنامه گمنام «سروان کار» با عنوان مستعار همکاری می کرد. حاصل چندین سال نوشتن و ترجمه وی حدود بیش از ۳۰ مجلد کتاب است. او مدتی هم سردبیر مجلات «صدف»، «بام نوین» و «کتاب هفته کیهان» بود. ارتباط و نزدیکی وی با حزب بوده در سال ۱۳۳۱/۱۹۵۲- هنگام کار در کتابخانه ملی - بر ملا گردید و به همین دلیل از ادامه خدمت جلوگیری به عمل آمد. اگرچه گزارشات عضویت وی در حزب توده به سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱ باز می گردد ولی نخستین دستگیری او در این ارتباط در ۱۳۳۳/۱۹۵۴ رخ داد. در اسناد ساواک، به سال ۱۳۳۶/۱۹۵۷، درباره وی آمده در سال ۱۳۳۰ به علت نامعلومی از طرف حزب بایکوت شده بود و اکنون فعالیت حقیقی دارد و احتمال می رود که پس از ۶ سال از طرف حزب کاری به او رجوع نشده باشد ولی در گزارش ثبت شده و از کسانی است که در صورت اغفال و تهدید به بازداشت، اطلاعات جالبی در مورد فعالیت های اخیر حزب از او به دست خواهد آمد. به آذین یکی از پیشگامان شکل کانون نویسندگان بود. به طوری که اسماعیل نوری علاء، در گفتگویی، در خصوص تاریخچه کانون می گوید «کانون ما این گاه نگرفت که به آذین و کسری اعلامیه امضاء کردند و در آن عصر زمانی به خانه آل احمد آمدند (م. تفرقه کار. «بحثی از تاریخ حبس روسفکری ایران» (سوندن: تهران، ۱۳۸۱/۲۰۰۲، ص ۱۳۷، ۸). به آذین پس از حمله ساواک به کانون و دستگیری نکاسی، سپانلو و گروهی دیگر از نویسندگان و هنرمندان، بحاضر امضاء نامه اعتراضی به این جریان، دوباره بازداشت گردید. به آذین در دوران انقلاب (۱۳۵۷/۷۹) سازمان یکته «اتحاد دمکراتیک مردم ایران» را بنیان نهاد و به همین سبب نزدیک به ۶ سال در ساواک، دستگیر شد و پس از حدود یک ماه از زندان آزاد گردید. محمود اعتمادزاده پس از انقلاب، درحالی که در کادر مرکزی حزب بوده، برای فعالیت می کرد به همراه سایر اعضای مرکزیت به اتهام جاسوسی و سوطه برداری جمهوری اسلامی دستگیر شد. او پس از چندین میزگرد و اعتراضات تلویزیونی و تیراژ تندامت و شیعیان از گذشته خود پس از مدتی از زندان آزاد گردید و کتاب خاطراتش را، در دو جلد، تحت عنوان «زهردری» منتشر ساخت. اعتمادزاده پس از آزادی از زندان و رسوایی بدنامی برای حزب بوده از شرکت در انظار عمومی خودداری کرده و گونه عزلت اختیار نمود است (با استفاده از «سرونده انفرادی ساواک» منتشر شده در «حلال آل احمد به روایت ساواک» (زمستان، ۱۳۷۹/۲۰۰۰ - تهران).
- ن. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات ج.ا. ص ۱۸۰-۱۷۹، (م)
- ۸۷- در پرونده انفرادی به آذین در ساواک در این باره آمده به آذین در ارتباط با حزب توده در سال ۱۳۳۳ دستگیر شد اما پس از حدود دو ماه با دادن عهد و صحت فردی بنام دکتر تقی میلانی - که ریاست بخش جراحی بیمارستان نورسینا و زایشگاه یک گاه حمایت مادران رست را عهده دار بود - آزاد گردید و حقوق معوقه وی نیز، پرداخت شد (همانجا، (م)
- ۸۸- م. به آذین «از هر دری» (تهران، ۱۳۷۰/۱۹۹۱)، صص ۵۹-۵۶
- ۸۹- م. یزدی، «نامه» در کتاب المونی «ایران در عصر پهلوی»، ۱۸۷:۹.
- ۹۰- برای محاکمه بردی ر.ک. به روزنامه اطلاعات، ۲۶ اردیبهشت تا ۱۹ مهرماه ۱۳۳۳ (۱۶ مه تا ۱۱ اکتبر ۱۹۵۵).
- ۹۱- برای اطلاع از ماجرای تکسین دست یزدی ن.ک. به خانیان تهرانی، «نگاهی از درون به حبس چپ ایران»، ص ۵۱، ۱.
- ۹۲- سیدضیاء فرزند سیدعلی آقا یزدی از روحانیون معروف یزد، به سال ۱۳۷۱/۱۸۹۲ متولد گردید. دوران کودکی را در یزد، تبریز و تبریز گذراند و در هجده سالگی ابتدا روزنامه «اسلام» و آنگاه روزنامه «ندای اسلام» را در تبریز منتشر ساخت. او بعدها در مقام روزنامه نگار روزنامه های «شرق»، «برق»، «رعد» و «سیاسی» راهم در تهران انتشار داد. در زمان مشروطیت کمیته ای بنام «جهانگیر» را مشکل از عناصر تندرو تأسیس کرد و بعدها مؤسس دو حزب «وطن» و «آزاده ملی» بود. از آن روی که او بنابر تراج دیگرگونی ها به روسیه سفری داشته و حتی با لنین از نزدیک ملاقات نموده بود، از طرف ونوق الدوله به سال ۱۳۹۸/۱۹۱۹ در رأس هیاتی عازم قفقازیه شده و با دول آذربایجان، گرجستان و ارمنستان عهدنامه امضاء می کند. سیدضیاء از مؤثرترین و رییس کمیته سیاسی کودتای ۱۳۹۹/۱۹۲۰ بود که با راهنمایی انگلیسی ها و همراهی رضاخان میرسج (رضاساه) به وقوع پیوست. پس از آن احمدشاه وی را به سمت نخست وزیر برگزید و بعد از نود روز او را عزل نمود. با گسرنش اختلافات میان سیدضیاء و رضاخان و نکایات نارهای از نمایندگان دوره دوم مجلس سورا او، نحت تعقیب قرار گرفته و بازداشت شد و ابتدا به سنج سال حبس محکوم گردید ولی پسین فرارند به هزینه دولت به اروپا تبعید شود. او سپس از آنجا به فلسطین رفته و به کشاورزی مشغول

گردید. نهایتاً با گذشت ۲۲ سال در مهر ۱۳۲۲/۱۹۴۳ با فعالیت‌های مسمر مظفر فیروز توسط روزنامه‌اش - «رعدامروز» - به تهران بازگشته و از سوی مردم یزد به عنوان نماینده وارد مجلس دوره چهاردهم می‌شود. در زمان صدراب قوام السلطنه و پایان یافتن دوره کالتش در اول فروردین ۱۳۲۵ (۲۰ مارس ۱۹۴۶) توسط مأموران سهربانی طبق ماده پنج حکومت نظامی دستگیر می‌شود. عده‌ای علت توقیف او از جانب قوام را به خاطر جلب رضایت روس‌ها، حرب‌نوده و فرقه دمکرات آذربایجان می‌دانند و برخی دیگر علت را حس تلافی جویانه قوام به دلیل بازداشت خودش توسط سید به هنگام کودتای ۱۳۹۹/۱۹۲۰ تعبیر کرده‌اند. علت هرچه باشد، طباطبایی تا ۲۷ اسفند (۱۸ مارچ ۱۹۴۷) همان سال در زندان باقی می‌ماند و آن وقت به دلیل بیماری آزاد می‌گردد. در ۱۳۳۰/۱۹۵۱ پس از استعفای علاء از مقام نخست‌وزیری، طباطبایی نامزد این سمت بود که پذیرش بی‌قید و شرط این پست از جانب دکتر مصدق برنامه‌های وی را برهم زد. از همین زمان نایبان عمر او به عنوان مشاور در دربار پهلوی به‌ساز خدمت می‌کند. او یکی از نزدیکان شاه بود، به‌صورتی که هر هفته روزهای دوشنبه با شاه و فرح ناهار می‌خورد. در تمامی نوشتارهای درباره سید این نکته هم مطرح گردیده که او در استخلاص بسیاری از گرفتارامدگان زندان‌های شاه از عوامل مؤثر بوده و خدمات بسیاری به آنها کرده‌بود. سیدضیا که از عناصر مرموز و مطرح صحنه سیاست ایران بود، بالاخره بر اثر عارضه قلبی در سال ۱۳۴۸/۱۹۶۹ درگذشت. جالب اینجا بود که پس از مرگ او ساواک به منزل مسکونی او یورش برده و تمام نوشتجات و خاطراتش را ضبط می‌کند. اسناد و مدارکی که تاکنون هنوز دیده‌نشده و از وجود آنها هم اطلاعی در دست نیست. سید ضیا در سال‌های پایانی عمر ازدواج کرد که حاصل آن سه فرزند بود. (تلیخیص از «سیدضیاءالدین طباطبایی به روایت اسناد ساواک»، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات ج.ا.؛ ع. بهزادی، «شبه‌خاطرات» (تهران، ۱۳۷۵/۱۹۹۶)، ن: انتشارات زرین، جلد اول، صص ۴۱۰-۲۵۵). برای آگاهی بیشتر همچنین ن. ک. به م. مقصودی، «تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۵۷-۱۳۳۰» (تهران، ۱۳۸۰/۲۰۰۱)، ن: انتشارات روزنه، (م)

British Ambassador. "Report on Tudeh Activities (21 April 1956)," F.O. 371/120713-93

- ۹۴- انصاری، «از زندگی من»، ص ۴۳۱.
- ۹۵- م. بهرامی، «تغفرنامه»، روزنامه اطلاعات، ۱۷ فروردین ۱۳۳۶ (۶ آوریل ۱۹۵۷).
- ۹۶- انصاری، «از زندگی من»، ص ۴۳۱.
- ۹۷- کی مرام، «رفقای بالا»، ص ۳۸۳.
- ۹۸- کشاورز، «چهارده ماه در خارک»، ص ۷۲.
- ۹۹- کی مرام، «رفقای بالا»، صص ۴۹۷، ۴۹۴، ۴۸۲، ۴۴۰.
- ۱۰۰- اسم این شخص منوچهر کی مرام است که احتمالاً به‌انتیاه «مهدی» آمده و ما به خاطر حفظ امانت آن را با این توضیح در متن آورده‌ایم. (م)
- ۱۰۰- خانیباتهرانی، «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران»، ۶۵:۱.
- ۱۰۱- در این باره که آیا رهبران حزب به‌اعضای خود دستور امضای تغفرنامه‌ها را داده‌بودند یا خیر اختلافاتی وجود دارد. کی کرام و خانیباتهرانی مُصرانه می‌گویند دستور داده‌شده‌بود (رفقای بالا)، ص ۳۴۲؛ «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران»، ۶۵:۱.
- کیانوری تأکید دارد که این دستور صادرشده بود، اما بر سر آن بحث و جدل بود (خاطرات نورالدین کیانوری)، ص ۳۴۴. در ۱۳۳۷/۱۹۵۸، کمیته مرکزی در تبعید پنج تن از رهبران سابق، شامل یزدی و بهرامی را به خاطر امضا چنین نامه‌هایی از حزب اخراج کرد.
- ۱۰۲- کیانوری، «خاطرات نورالدین کیانوری»، صص ۶۲-۲۵۵.
- ۱۰۳- عباسی، «خاطرات یک افسر توده‌ای»، صص ۳۴-۴۳۱. همچنین ن. ک. به خانیباتهرانی، «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران»، ۴۴:۱.
- ۱۰۴- م.ع. عمویی، «دُردزمانه: خاطرات محمدعلی عمویی» (تهران، ۱۳۷۲/۱۹۹۳)، (این یک دست‌نویس تایپ شده است) - لازم به یادآوری است که «دُردزمانه، خاطرات محمدعلی عمویی» در تهران بابتش از ۴۶۸ صفحه به سال ۱۳۷۷/۱۹۹۸ توسط انتشارات آئزن به چاپ رسید. (م)
- ۱۰۵- پ. نویدی، «مصاحبه‌ای درباره سهادت بیزن جزئی» فصل‌نامه آغازی نو، شماره ۲۰، (فوریه ۱۳۷۱/۱۹۹۲): ۴۰-۳۸.
- ۱۰۶- جنبش دکابریست‌ها (The Decembrist Movement) به رهبری نویسندگان، شاعران، ناهزادگان، افسران تحصیل کرده، فرهیختگان لیبرال و گروهی از مردم ناراضی در ۲۶ دسامبر ۱۸۲۵ (به تقویم قدیمی روسیه ۱۴ دکابر) به وقوع پیوست. این قیام با دوران پیشی تزار ۲۹ ساله که معتقد بود هیچ قدرتی در مقابله با نویسندگان پیروز نشده‌است اندکی بعد خاتمه یافت. دادگاویرده محاکمه دکابریست‌ها که در تابستان ۱۸۲۶ تشکیل گردید ۳۶ نفر از شورشیان را به‌اعدام محکوم کرد، ولی با مداخله نیکلای اول تعداد آنها به بیج نفر کاهش یافت. بقیه این افراد همراه با سایر بلواگران (حدود سیصد نفر) به حبس‌های کوتاه و بلندمدت محکوم شدند (و. استالینسکی، «روشنفکران و عالیجنابان خاکستری» (تهران، ۱۳۷۸/۱۹۹۹)، ت.غ. میرزا صالح، ن: مازیار، ص ۳۴۳). (م)
- ۱۰۷- عمویی، «دُردزمانه»، ص ۷۶.
- ۱۰۸- این صفحه در نسخه چاپ تهران ص ۱۹۶ است. (م)

فداییان عبارت بودند از سرنیب طاهری یکی از اعضای بلند پایه کمیته مشترک ضد خرابکاری در ۲۲ مرداد ۱۳۵۱ (۱۳ اوت ۱۹۷۲): محمد صادق فاتح یزدی (صاحب کارخانجات جهان چیت) که به دست روحی آهنگران ترور گردید؛ سروان یدالله بورورزی (ریس گارد دانشگاه «آریامهر» آن زمان و «تریف» امروز؛ نیک طبع از مشهورترین بازجویان کمیته و بالاخره سرتیب رضا زیدی یور (ریس کمیته مشترک ضد خرابکاری) - جملگی در ۱۳۵۳/۱۹۷۳- که شاید برای مأموران ساواک از همه مهم تر بود. ناگفته نماند که کشته‌سنگان ۴ فروردین ۱۳۵۴ (۲۴ مارس ۱۹۷۵) در زندان اوین بیزن جزئی، حسن ضیاء ظریفی، عزیز سرمدی، محمد چوبان زاده، احمد جلیل افشار، مشعوف کلاتری، کاظم ذوالنور و مصطفی خوسدل بودند. برای اطلاع بیشتر در این باره ن.ک. به «جنگی درباره زندگی و آثار بیزن جزئی» (پاریس، ۱۳۷۸/۱۹۹۹)، ن: انتشارات خاوران، صص ۹۲-۸۵ و ۴۴۰-۴۲۷: «چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، سازمان چریک‌های فدایی خلق»، ن: مرکز اسناد تاریخی وزارت اطلاعات ج.ا.، تهران، ۱۳۸۰/۲۰۰۱، (م) ۱۳- «محاكمه تهرانی»، روزنامه اطلاعات، ۳۱ خردادماه ۱۳۵۸ (۲۱ جون ۱۹۷۹).

۱۳۱- این مجموعه تلویزیونی بر طرفدار آمریکایی، در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ میلادی با عنوان «بالا تراز خطر» در ایران دوبله و بخش گردید، حال آن که عنوان اصلی آن «مأموریت: غیر ممکن» (Mission: Impossible) است که طی چند سال گذشته دو فیلم بازسازی شده سینمایی هم‌آزمان روانه برده‌های سینماها شده‌است. (م)

۱۳۲- به اشاره درویشیان در خاطرات صفر قهرمانی به جز «ملی‌کش» زندانیان از اصطلاح «فرجی‌ها» هم استفاده می‌کردند. فرجی‌ها به معنای حاصل نیدن فرجی در کار محبوبین و آزادی آنان بود (ن.ک. به «خاطرات صفرخان، سی و دو سال مقاومت در زندان‌های شاه در گفت‌گو با علی اشرف درویشیان» (تهران، ۱۳۷۹/۲۰۰۰)، ن: نشر چشمه، صص ۲۵۵). خانم منیرو برادران در کتاب خود متذکر می‌گردد که در زندان زنان پس از انقلاب اصطلاح دیگر رایج شده بود به همین معنای ملی‌کش، «گلایی». او داستان شکل‌گیری این اصطلاح را این گونه شرح می‌دهد: روزی مقداری انجیر به دخو نشان می‌دهند و از او می‌پرسند که چیست؟ دخو چندتایی را باز می‌کنند گاهی به آنها می‌اندازد و می‌گوید: «انگور بوده چلانندن. توی آفتاب خشک‌اندن، خشک‌اش به آن یا چانندن. چوب تو کوش چپانندن. تازه شده گلایی» (م. برادران، «حقیقت ساده» (آلمان، ۱۳۷۹/۲۰۰۰)، ن: نشر نیما، صص ۴۸۷، (م)

۱۳۳- عمویی، «درد زمانه»، صص ۱۳۸.

۱۳۴- «تاریخ سی ساله ایران» یکی از سه گانه‌های نوشتاری بیزن جزئی است که در شرایط سخت زندان نگاشته شده و برای چپ‌گرایان ایران از آثار بسیار با اهمیت به شمار می‌آید. به رغم عدم دسترسی جزئی به منابع مورد نیاز کارهای تحقیقی، این اثر در برگیرنده حوادث و رویدادهای تاریخی است که نویسنده خود از نزدیک شاهد وقوع آنها بوده‌است. مأسفانه به دلیل برداشت‌های گسترده غلط مرسوم در جنبش چپ ایران، این کتاب در کنار جلد دوم آن و «وقایع سی ساله در ایران» از آثار مرجع چپ‌گرایان محسوب می‌گردد و همچنان، با وجود انتشار هزاران کتاب و اسناد جدید که در بعضی موارد حتی اشتباهات فاحش اثر جزئی را هم بر ملا می‌سازند، همچنان مرجعیت خود را حفظ کرده‌است. (م)

۱۳۵- فکر تأسیس یک حزب واحد در ایران و تبدیل نظام حکومتی به نظامی تک‌حزبی ظاهراً اول بار از سوی اسدالله علم در حضور شاه مطرح می‌گردد. پس از اختلاف نظرها و کشمکش‌های فراوان بر سر کسب قدرت میان امیرعباس هویدا از یک سو و اسدالله علم از سوی دیگر، به طور مشخص و دو حزب «مردم» و «ایران نوین»، در این دوره، هنگامی که، به نوبت محمودطلوعی، با کوشش هویدا، حتی یک نفر از حزب مردم به مجلس راه نمی‌یابد و اعصای آن به علم - سردمدار حزب - سکایت می‌برند، دو ماه قبل از برپایی کنگره سراسری حزب ایران نوین در تهران به سال ۱۳۵۳/۱۹۷۴، انحلال احزاب ایران نوین، مردم و یان ایرانیست و تشکیل حزب واحد «رستاخیز»، از جانب شخص شاه، اعلام می‌گردد. شاه ضمن معرفی این حزب به عنوان تنها حزب قانونی کشور، اعلام می‌دارد که عضویت تمام احاد ملت ایران در آن اجباری است و مخالفان این رهنمود و حزب، باید کشور را ترک کنند. این حزب بر ۳ اصل مشخص استوار شده بود: وفاداری به قانون اساسی؛ وفاداری به نظام پادشاهی؛ و وفاداری به انقلاب شاه و ملت. باتشکیل حزب رستاخیز، به رغم کوشش‌های متعدد، هویدا، نخست‌وزیر وقت، به سمت دبیرکلی آن منصوب شد و «رستاخیز» قانونی گردید برای تجمع کسانی که به دنبال نفوذ و قدرت بودند. در اولین سالگرد تأسیس حزب رستاخیز، حاکمیت تعداد اعضای آن را ۲۳ میلیون شهروند اعلام کرد (آن زمان - ۱۳۵۳/۱۹۷۵ - جمعیت ایران ۳۳ میلیون بود). تشکیل این گونه حزب موجب اعتراضات گسترده قشر روشنفکر و روحانی شد. اما ظاهراً شش ماه پس از ایجاد این حزب فراگیر، به گزارش مقامات آمریکایی این حزب عملاً نقشی در سیاست ایران نداشت. از نظریه پردازان فعال در حزب رستاخیز باید به محمود جعفریان و پرویز نیکخواه اشاره کرد. جعفریان معروف به رکوردار سخنرانی در حزب رستاخیز بود. بالاخره با اوج‌گیری اعتراضات مردمی (در سال ۱۳۵۷/۱۹۷۸)، در دیماه ۱۳۵۷ (ژانویه ۱۹۷۹) این حزب، بدون کوچکترین مخالفتی، طبق لایحه تنظیم شده توسط شایور بختیار، آخرین نخست‌وزیر نظام پادشاهی، منحل اعلام گردید (برای اطلاع بیشتر ر.ک. به م.طلوعی، «بازیگران عصر پهلوی» (تهران، ۲۰۰۱/۱۳۸۰)، ن: «حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک»؛ مجموعه اسناد «رجال دوران پهلوی به روایت اسناد ساواک»، ن: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات ج.ا.، (م)

۱۳۶- پس از تحقیقات گسترده و طولانی مترجم، کاشف به عمل آمد که این روحانی محافظه کار کسی جز آیت‌الله عبدالرحیم ربانی شیرازی از حامیان آیت‌الله خمینی و عضو بعدی شورای انقلاب نبوده‌است. ربانی شیرازی که حول سال ۱۳۵۲/۱۹۷۳ به دلیل

سخنرانی‌های تحریک‌آمیز بر منابر مساجد دستگیر شد. همواره با غیرمسلمانان برخورد غیر خودی داسه و در هر فرصتی با آنان به مخالفت می‌پرداخته است. او از هم‌بندان اکثر روحانیون حاکم امروزی بوده و آنها از وی به عنوان روحانی انقلابی که در زندان‌های سم‌ساهی نامالیقات بسیار تحمل کرده یاد می‌کنند. او در روزهای آغازین انقلاب در گفتگویی با هفته‌نامه امیدایران وقتی از وی درباره احزاب و جبهه‌ملی و نقش آن در مبارزات مردمی سؤال شد، گفت: «من اصولاً احزابی را تأیید می‌کنم که اسلامی باشد. حزب ما حزب‌الله است که امام رهبر آنست. در مورد جبهه‌ملی باید بگویم که این جبهه، دخالت و تأثیر مستقیم در انقلاب ما نداشت، ممکن است بعضی افراد آن فعالیت کردند و دخالت‌های مؤثری داشتند. ولی خود جبهه فعالیتی نداشت و مبارزه‌ای نکرد و حتی در طول مدت انقلاب یک اعلامیه هم ندارد» (ربانی شیرازی: امام خمینی نخستین رئیس جمهور ایران، امید ایران، دوره جدید شماره ۱۶، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۸، ۳۱ مه ۱۹۷۹، ص ۱). ربانی پس از انقلاب در کنار عضویت در شورای انقلاب، نماینده‌امام در حوادث ویژه استان‌های کردستان و آذربایجان غربی و عضو فقهای شورای نگهبان هم بود. او در ۹ فروردین ۱۳۶۰ (۲۹ مارس ۱۹۸۱، زمانی که نماینده‌امام در استان فارس بود، توسط دو موتورسوار وابسته به گروه فرقان ترور شد. اما با وجود آن که از ناحیه گردن مجروح گردید. از این سو قصد جان سالم به در برد. سرانجام ربانی شیرازی در اواسط اسفندماه ۱۳۶۰ (مارچ ۱۹۸۱) در اثر یک تصادف رانندگی نزدیک دلجان درگذشت. ناگفته نماند که حامیان معمم وی در این فتوا حجة الاسلام‌های آن زمان و آیت‌الله‌های آئی محمدی‌زدی، محمدجواد حجتی کرمانی و محمد رضا مهدوی‌کنی بودند. ظاهراً متن فتوا را حجة الاسلام مهدوی‌کنی تنظیم و به نگارش درمی‌آورد و دو حجة الاسلام دیگر با حمایت آیت‌الله منتظری آن را تأیید می‌کنند. کنی از رهبران حزب جمهوری اسلامی بوده و دبیرکل کنونی جامعه روحانیت مبارز تهران است. او در روزهای اولیه پیروزی انقلاب اسلامی وظایف حساسی را بر عهده گرفت، اما با حل هر چه بیشتر بحران بقای حکومت، او هم در حاشیه قرار گرفت. تاجایی که محمّد قوچانی در یکی از مطالب خود به او لقب «مرد سایه» می‌دهد. آیت‌الله مهدوی‌کنی در روزهای اولیه به روی کار آمدن نظام اسلامی ریاست کمیته‌های انقلاب (بازوی انتظامی حاکمیت تازه تأسیس) را بر عهده داشت. با برکناری ابوالحسن بی‌صدر از مقام ریاست جمهوری، انفجار ستاد حزب جمهوری اسلامی و سرانجام انفجار مقر ریاست جمهوری و کشته شدن رئیس جمهوری و نخست‌وزیر منتخب خمینی - رجایی و باهنر - او که عضو هیئت سه نفر حل اختلافات رجایی و بی‌صدر بود، وظیفه مملکت‌گردانی را تا هنگام بدست‌گیری قدرت از سوی رئیس‌جمهور تازه - سیدعلی خامنه‌ای - در مقام نخست‌وزیر، به عهده می‌گیرد. او بیشتر، مدتی هم وزیر کشور بود. گویا این افراد که همگی در آن زمان (سال ۱۳۵۴/۱۹۷۵) از هواداران آیت‌الله شریعتمداری هم محسوب می‌شدند، برای اجرای حکم نجاست که در واکنش به انشعاب خونین مارکسیست‌ها و مسلمانان در سازمان مجاهدین خلق صورت گرفت، گروهی را در زندان به نام «گروه خشم» (که برگرفته از واژگان تحسین به اسم خمینی، سرینمداری و مجاهدین بود) تأسیس کرده بودند که دو تن از کارگزاران برجسته آن اسدالله لاجوردی و محمد کجویی بودند. دو تنی که هر دو بعدها به ریاست زندان اوین برگزیده شدند و هر دو به خاطر همین شغل ترور گردیدند. غفاری در خاطرات زندان خود در این باره می‌نویسد اینان [مذهبیون خشک‌اندیش] با زندانیان غیر مذهبی دست نمی‌دادند. غذایی که دست غیر مذهبی به آن خورده بود نمی‌خوردند چون معتقد بودند غذای نجس شده است. طناب رخت خشک‌کنی جداگانه داشتند و نمی‌گذاشتند سایر زندانیان از طناب آنها استفاده کنند. در محوطه کوچک زندان این بدان معنا بود که دیگران حق ندارند طناب دیگری بپسندند چون جا نبود و این وضعیت موجب دعوا میان زندانیان می‌شد. گروه لاجوردی از این طناب به عنوان مرز میان «ناک - نجس» استفاده می‌کرد که البته مسلمانان ناک و بقیه نجس محسوب می‌شدند (ر. غفاری، «خاطرات یک زندانی از زندان‌های جمهوری اسلامی» (لندن، ۱۳۷۶/۱۹۹۷)، ت: اسامان (مستعار)، ص ۱۹۷). بد نیست بدانید که جنگ نجاست در زندان و در میان خود زندانیان به جنگ «ظاهری - نجسی» شهرت یافته بود. در تفسیر بعدی فتوای نجاست از سوی محمدی‌زدی و آیت‌الله آذری قمی به کمونیست‌های زندانی تلویحاً سخنی القا می‌گردد که مضمون آن چنین بوده: اگر شما بی‌دین و ملحد هستید، آن را با ما در میان نگذارید و ما هم قول می‌دهیم در این مورد از شما سؤالی نکنیم، اما اگر خودتان داوطلبانه این اطلاعات را به ما دادید و خود را ملحد معرفی کردید، آن زمان چون شما کافر محسوب می‌شوید، اجرای فتوای نجاست بر ما واجب می‌گردد. از روحانیان همگام با این فتوا باید از حجة الاسلام حسینی و لاهوتی هم یاد کرد. لاهوتی بعدها در جریان برخوردهای جناحی دهه ۶۰ (۸۰) به همراه فرزندش دستگیر شد و در همان روز دستگیری سخته کرد و جان باخت. در ضمن باید متذکر شد که مخالفان این فتوا در طیف روحانیت آیت‌الله‌ها طالقانی و مطهری بودند. شاید برای بارهای این شبهه پدید آید که چرا به این مسئله که در چند سال آخر عمر رژیم پادشاهی از مسایل عمده زندان‌ها به شمار می‌آمد هرگز تا به امروز مطرح نشده و اگر هم به آن پرداخته شده، از سطح اشاره فراتر نرفته است؟ تحقیقات مترجم نشان می‌دهد که میان زندانیان، اعم از کمونیست و مسلمان، عهدی نانوشته برقرار می‌شود و با یکدیگر توافق می‌کنند که مشکلات درون زندان را در سطح همان داخل زندان‌ها نگاه‌دارند و از همین رو هرگز به صورت جدی به آن پرداخته نشد. امروز دیگر بر کمتر کسی پوشیده است که روابط و مناسبات زندان دوران پهلوی، کارزار حاکمیت و حتی دگراندیشان پس از انقلاب را رقم زد. حال با علم بر این موضوع چرا هنوز ناگفته‌های بسیاری از آن دوران، به رغم چاپ هزاران صفحه خاطرات زندان، باقی است، بر مترجم روشن نیست. (م)

۱۲۷- عراقی، «ناگفته‌ها»، ص ۳۹-۴۰.

۱۲۸- شاید سال‌ها باید می‌گذشت تا لطمه‌ای که انشعاب خونین مارکسیست-لنینیست‌های سازمان مجاهدین خلق به هم‌زمان

مسلمانان تحمیل نمودند اسکار کرد. واقعتاً امر این است که مذهبین افراطی سال‌ها در انتظار لغزشی از جانب مجاهدین، با برداشت آراغاب‌آمیزسان از اسلام، نشسته بودند. بامداد در کتاب خود می‌نویسد: «با انتشار اعلام موضع سازمان مجاهدین خلق، منی بر پذیرش مارکسیسم-لنینیسم و اعلام «مجاهدین مارکسیست» در سال ۱۳۵۴، در زندان‌های ساد نتلافی از نیروهای مذهبی شکل گرفت که نسبی اصلی را کمونیست‌ها و مجاهدین خلق می‌دانستند و نابای همکاری با رژیم شاه و ساواک هم پیش رفتند. این شمار از زندانیان که در بیرون هم تقویت می‌شدند، بدین دلیل فالانتر نامیده می‌شدند که عملکردشان با عملکرد فالانترهای لبنان، در همکاری با اسرائیل، علیه جبهه‌ها و نیروهای مترقی مشابهت داشت. از فالانترهای زندان می‌توان به عسگر اولادی، مسلمان، حاج عراقی، آیت‌الله محی‌الدین انواری، مرتضی مطهری، محمدعلی رجایی، اعظم طالقانی، محمدغرضی، عزت شاهی و سیداسدالله لاجوردی اشاره کرد» («جمهوری زندان‌ها»، ۱: ۳۳۴). اکثر این افراد بعدها با تمرکز در هیئت‌های مؤتلفه عداوت خویش را با جبهه‌ها و بویژه مجاهدین خلق پنهان نداشتند. در این ارتباط محمدقوجانی می‌نویسد: «اعضای جمعیت مؤتلفه که به شدت باک آیینی مذهبی را رعایت می‌کردند اینک نه تنها از هم غذایی با مارکسیست‌ها برهیز می‌کردند، بلکه پاره‌ای از مبارزان مذهبی را به مثابه نیروهای التقاطی میان این مارکس و محمد(ص) نجس می‌شمردند. رهبری این مبارزه درون زندان با اسدالله لاجوردی بود و چنان از احساسات تحریک‌شده نیروهای مذهبی علیه مارکسیست‌ها به استادی بهره‌جسته می‌شد که حتی آیت‌الله منتظری به عنوان یک روحانی انقلابی نیز به درخواست آیت‌الله طالقانی برای شکستن مرزبندی پاسخ منفی داد. در حقیقت مؤتلفه با ایجاد یک مرزبندی جدی میان خود و مجاهدین، آن اعتماد عمومی نیروهای مذهبی به مجاهدین پس از فروپاشی مؤتلفه را به چالش می‌خواند که تا حمایت جدی روحانیانی چون مرتضی مطهری و اکبر هاشمی رفسنجانی از مجاهدین اولیه پیش می‌رفت و در این میان البته کسی به یاد نیامورد که محسن خاموشی برادر یکی از سران همین جمعیت در کودتای مارکسیستی ۱۳۵۴ گروهی که بعدها به «بیکار در راه آزادی طبقه کارگر» معروف شدند علیه مجاهدین مسلمان از جمله مؤثرترین عوامل اجرایی بود» (م. قوجانی، «بدرخوانده و چپ‌جوان» (تهران، ۲۰۰۰/۱۳۷۹)، ن: نشرنی، صص ۹۲-۹۳). (م)

۱۳۹- سید محمود طالقانی، در ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) دیده به جهان گشود. پس از تحصیل علوم اسلامی در مدارس «رضویه» و «فبصیه» قم در سال ۱۳۱۷ (۱۹۳۸) برای تدریس و تبلیغ معارف اسلامی به تهران آمد و یک سال بعد به جرم مخالفت با رژیم پهلوی دستگیر و زندانی شد. در مبارزات ملی کردن صنعت نفت شرکت فعالی داشت و پس از کودتای ۲۸ مرداد به اتهام مخفی کردن نواب صفوی، رهبر فداییان اسلام در منزل خود، دستگیر شد. طالقانی در سال ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) نیز به دلیل حمایت از حجة الاسلام روح‌الله خمینی، به مدت سه سال، به زندان افتاد. در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) به زابل و سپس به بافت کرمان تبعید شد. در سال ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) به دلایل واهی بازداشت می‌شود و پس از دو سال بلاتکلیفی، با مطرح شدن سیاست قضای باز سیاسی جیمی کارتر، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، و فشار به دولت ایران جهت رعایت حقوق بشر، پرونده زندانیان بلاتکلیف، منجمه پرونده طالقانی مطرح می‌شود. با رسیدگی ظاهری به وضعیت پرونده‌های زندانیان سیاسی بلاتکلیف، بالاخره طالقانی به ۱۰ سال زندان محکوم می‌گردد. به این ترتیب او تا حوالی پیروزی انقلاب در زندان بود. پس از پیروزی انقلاب، به ریاست شورای انقلاب و عضویت مجلس خبرگان برگزیده شد و در مرداد ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) اولین نماز جمعه را در صحن دانشگاه تهران اقامه کرد. سرانجام در ۱۹ شهریور ۱۳۵۸ (۱۰ سپتامبر ۱۹۷۹)، یعنی ۷ ماه پس از به‌روزی کارآمدن جمهوری اسلامی، چشم از جهان فرو بست. حاکمیت کنونی ایران و در رأس آن خمینی، به طالقانی لقب «ابوذر زمان» داده بود و مجاهدین وی را «بدر ممنوی» خود می‌دانستند. طالقانی به تصدیق مسلمان و غیرمسلمان، یکی از چهره‌های روتنفکر روحانیت به‌شمار می‌آمد و از شخصیت‌های برجسته ملی‌مذهبی ایران بود. آیت‌الله طالقانی، به همراه سایر شخصیت‌های ملی‌مذهبی از پیشگامان نهضت مقاومت ملی پس از کودتای ۲۸ مرداد و از بنیانگذاران نهضت آزادی ایران بود. از آیت‌الله طالقانی آثار بسیاری برجای مانده که مهمترین آن تألیف تحقیقی وی در زمینه تفسیر و بررسی قرآن با عنوان «برتوی از قرآن» است. (برای اطلاع بیشتر رک. به «بازوی توانای اسلام - یاران امام به روایت اسد ساواک، آیت‌الله سید محمود طالقانی، در دو جلد، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات ج.ا، کتاب ۲۹، شهریور ۲۰۰۲/۱۳۸۱). (م)

۱۴۰- مصاحبه با زندانی سیاسی سابق، برلین، دسامبر ۱۹۹۶ (۱۳۷۵).

۱۴۱- پس از فشارهای بسیار از جانب دولت کندی به شاه ایران در خصوص ایجاد اصلاحات زیربنایی در پی انحلال مجلسین نورا و سنا به فرمان شخص اول مملکت در ۱۹ اسفند ۱۳۴۰ (۱۰ مارس ۱۹۶۱) زمینه برای تأیید اصلاحات مورد نظر وی مهیا گردید. محمدرضا شاه فرمان برپایی انجمن‌های ایالتی و ولایتی را صادر نمود که با مخالفت‌های گسترده علما مجبور به لغو آن در ۸ آذر ۱۳۴۱ (۲۹ نوامبر ۱۹۶۱) شد. بالاخره در ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱ (۹ ژانویه ۱۹۶۲) حکومت با برگزاری کنگره‌ای از کشاورزان، نمایندگان شرکت‌ها و اتحادیه‌های تعاونی و روستایی کشور برنامه‌ای اصلاحی با عنوان «انقلاب سفید ساه و ملت» را ذیل ۶ اصل مطرح کرد و چند روز بعد علم - نخست‌وزیر وقت - روز نشم بهمن (۲۶ ژانویه) را برای رفرا ندوم عمومی جهت اظهار نظر پیرامون این طرح مقرر کرد. پس از انجام رأی‌گیری با شرکت احاد ملت به طرح‌ها رأی مثبت داده شد. اصول نش‌گانه انقلاب سفید عبارت بودند از لغای رژیم ارباب و رعیتی به وسیله اجرای قانون اصلاحات ارضی، ملی کردن مراتع و جنگل‌ها، فروش سهام کارخانه‌های دولتی به کارگران جهت پشتیبانی از اصلاحات ارضی، سهم‌کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، اصلاح قانون

انتخابات به منظور حضور زنان در امور رأی‌گیری و اتحاد سپاه‌دانش. مخالفین سرسخت این اصلاحات روحانیون و در رأس آنها حجة الاسلام روح‌الله خمینی بود که بیشتر به اصلاحات ارضی و سرک‌ت زنان در امور اجتماعی اعتراض داشتند و اصولاً معتقد بودند این اصول جامعه را به غرب بیشتر نزدیک می‌کند. همین امر موجب حمله به مدرسه فیضیه قم و متعاقب آن کشتار ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ (۵ جون ۱۹۶۲) شد. بسیاری طراح و مغزمتفکر اصلاحات ارضی را دکتر سیدحسین ارسنجانی، وزیر کشاورزی کابینه‌های امینی و علم، می‌دانند. گفته می‌شود طرح‌های اصلاحاتی که بعدها به عنوان «انقلاب سفید» شناخته شد در زمان زمامداری دکترامینی تنظیم و تهیه شد و سپس برای آن که ناه اعتبار طراحی و اجرای آن را به خود نسبت دهد در زمان علم رسماً اعلام شد. عنوان انقلاب سفید از آن روی که این انقلاب بدون خونریزی به ثمر رسید برای آن گزینش شده بود. بعدها چندین اصل دیگر هم به اصول نش‌گانه افزوده شد (تلیخیص از «حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک» (تهران، ۱۳۸۰/۲۰۰۱)، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات ج.ا. ص ۷-۹۶). (م)

۱۴۲- بس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و با سپری شدن نخست‌وزیری موج‌چهر اقبال در ۱۳۳۶/۱۹۵۷، انجمن‌های دانشجویی ایرانی در خارج از کشور دوباره فعال شده بود. حاصل این فعالیت‌ها به گروه‌هایی دانشجویان ایرانی خارج از کشور و تشکیل کنفدراسیون محصلین ایرانی در ۱۳۳۹/۱۹۶۰ منتهی گردید. در دهه ۴۰ (۶۰) گروه‌های مخالف و منکی به دانشجویان ایرانی متعددی در اروپا و آمریکا پایه‌گذاری شده بودند و این همه به‌رشد سریع کنفدراسیون و تبدیل آن به یک نهاد جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی بسیار کمک کرد. به دلیل نفوذ وسیع حزب توده در کنفدراسیون، دانشجویان هوادار جبهه ملی در سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۰) اتحادیه دانشجویان ایرانی را در اختیار گرفته بودند. کنفدراسیون که در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) در سراسر اروپا شاخه‌هایی را سامان داده بود، در همین سال، به دست هواداران جبهه ملی و مارکسیست‌های ضدتوده‌ای افتاد. جبهه ملی دوم هم در سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۲) در اروپا و آمریکا واحدهایی را تشکیل داده بود. در اوایل دهه ۴۰ (۶۰)، طرفداران مصدق در خارج از ایران، همانند داخل کشور، به جناح‌های میانه‌رو و تندرو تقسیم شده بودند. سرانجام این کشمکش‌ها با بروز اختلاف و انشعاب در درون حزب توده به سیطره نفوذ آن در کنفدراسیون خاتمه داد و دانشجویان مستقل زمام امور این شکل را به دست گرفتند. در کنگره هفتم کنفدراسیون، متشکل از تفکرات چپ، ملی و مستقل از ۱۲ تا ۱۹ دی ماه ۱۳۳۶ (۹-۲ ژانویه ۱۹۵۸) در فرانکفورت آلمان برگزار شد. کنفدراسیون با وجود قرارگرفتن مرکزیت آن در خارج از ایران و رهبریت نسبتاً جوانش، از شکل‌های دمکراتیک و فعال تاریخ سیاسی ایران به‌سماز می‌آید. این نهاد که در زمینه فعالیت‌های دفاعی و حقوق بشر دست‌آوردهای چشمگیری دارد، با بروز اختلافات ریشه‌ای در درون آن و اوج‌گیری مبارزات داخل کشور، پس از چندین انشعاب و تبدیل شدن به دهه‌ها شاخه، در آستانه انقلاب ۱۳۵۷ با بازگشت اکثر قریب به اتفاق رهبران، اعضاء و فعالان آن به کشور از هم یانسید و سرانجام خاموش شد. (برای اطلاع بیشتر از تاریخچه، فعالیت‌ها و سوابق این سازمان ن. ک. به ج. شوکت، «تاریخ بیست‌ساله - کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، اتحادیه ملی» (آلمان - ساربروکن، ۱۳۷۳/۱۹۹۳)، ن: نشریازتاب، دوجلدی؛ امین، «کنفدراسیون - تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، ۵۷-۱۳۳۲» (تهران، ۱۳۷۸/۱۹۹۹)، ت: ارسطو آذری، ن: شیرازه). (م)

۱۴۳- بی نام، «مصاحبه» (بی‌جایی نام)، صص ۲۱-۱.

۱۴۴- «پیامی از رهبران کنفدراسیون به اعضاء»، کیهان هوایی، ۹ دیماه ۱۳۵۱ (۳۰ دسامبر ۱۹۷۲): بی نام، «مصاحبه بهرام ملایی دریانی» (بی‌جایی نام)، صص ۲۴-۱؛ و «مصاحبه با پنج تن از فعالین سابق کنفدراسیون»، اطلاعات هوایی، ۲۰ مردادماه ۱۳۵۰ (۱۱ اوت ۱۹۷۱).

۱۴۵- به نازگی کابلی ارسوی دکتر سیاوش یارسانراد در خارج از کشور به چاپ رسیده که شاید برای نحسین بار به مقوله نواب‌سازی و ندامت‌گران، از درون، نگاه کرده است. دکتر یارسانراد که خود از فعالین سازمان انقلابی حزب توده و کنفدراسیون جهانی بوده، در اواخر دهه ۴۰ (۶۰) گرفتار ساواک شده و با فشار آنان در مصاحبه‌هایی طولانی شرکت نمود و ابراز پشیمانی کرد. لطفاً برای اطلاع بیشتر ر. ک. به کتاب جالب و آگاهی‌دهنده سیاوش یارسانراد، «گوشه‌ای از تاریخ جنبش چپ ایران، در قالب یک سرگذشت» (آین - آلمان، زوییه ۲۰۰۲/تیرماه ۱۳۸۱)، ن: نشر نیما، در ۲۲۰ صفحه. (م)

۱۴۶- غلامحسین ساعدی فرزند علی اصغر به سال ۱۳۱۴/۱۹۳۵ در تبریز متولد شد. او در جو فرقه دمکرات در تبریز بزرگ شد و یکی دو کلاس به ترکی درس خواند. دوران ابتدایی را در دبستان «بدر» و متوسطه را در دبیرستان «مصور» سپری کرد و سپس به دانشکده پزشکی راه یافت. پیش از کودتای ۱۳۳۲ (۱۹۵۳)، به دستور فرقه علیه مصدق فعالیت می‌کرد و شعار می‌داد؛ کاری که بعدها بابت آن سخت احساس گناه می‌کرد. در ۱۳۴۰/۱۹۶۱ ضمن اخذ مدرک دکترای خود به تهران آمد و به خدمت سربازی اعزام گردید. در ۱۳۴۲/۱۹۶۳ جهت اخذ تخصص بیماری‌های اعصاب و روان به بیمارستان روزبه رفته و همزمان با برادر خود - اکبر ساعدی - مطب خیابان دلگشا را راه‌اندازی کرد. ساعدی در دوره دانشجویی مبارزت به مطالعه کتب مارکسیستی کرده و از همین رو در ۱۳۳۳/۱۹۵۴ دستگیر و پس از ۴-۳ روز بازجویی و بازداشت آزاد گردید. او در کنار شغل پزشکی، بانام مستعار «گوهر مراد» به نمایشنامه‌نویسی هم روی آورده و اولین اثر خود را با عنوان «شب‌نشینی با شکوه» منتشر ساخت. او در بیمارستان‌های رازی و روزبه به کار اشتغال داشت و چندی هم مدیریت بیمارستان روزبه را عهده‌دار شد. در ۱۳۴۰/۱۹۶۱، بعد از فراغت کامل و بریدگی از حزب توده و فرقه دمکرات، با جلال آل احمد آشنا شده و تحت تأثیر وی به نوشته‌هایش رنگ و بویی

مستقل داد. در همین ایام زمزمه تشکیل سندیکا یا مجمعی از نویسندگان آغاز شده و جلسات آن تحت لوای کانون نویسندگان ایران شکل گرفت. ساعدی به دعوت مهرداد بهلید - وزیر وقت فرهنگ و هنر - راهی آن وزارتخانه شده و با سمت نمایشنامه‌نویس به استخدام روزمزد آنجا درآمد. این در دورانی است که نمایشنامه‌های وی سخت مورد توجه روشنفکران قرار گرفته، در بهترین سالن‌های تئاتر تهران توسط شاخص‌ترین کارگردانان اجرا می‌گردید. کتاب‌ها و نوسه‌هایش از سوی ناشران قایده می‌شد؛ و سینماگران آثار وی را جستجو می‌کردند تا از روی آنها فیلم بسازند. شاید به توان گفت که سینمای اندیشمند ایران با ساخته شدن «گاو» توسط داریوش مهرجویی براساس یکی از آثار نمایشی او آغاز شد. در ۱۳۳۸/۱۹۶۹ از طریق سیمین دانشور (همسر آل احمد) با احسان نراقی آشنا شده و به مؤسسه تحقیقات علوم اجتماعی راه یافت که حاصل این همکاری تک‌نگاری‌های منتشر شده وی است. ساعدی در خردادماه ۱۳۵۳/۱۹۷۴ با انتشار نشریه «الفباء» که به پیشنهاد و با حمایت مؤسسه انتشاراتی «امیرکبیر» منتشر می‌شد بسیار مورد توجه روشنفکران و اندیشمندان واقع شده بود. در سفری به سمنان توسط مأموران امنیتی ربوده شد. خود او در خصوص شکل و علت بازداشتش در گفتگویی می‌گوید: «یعنی آمدند و به من گفتند که مادرت در حال مرگ است و مرا پایین آوردند و تلفن را برداشتم. گفتند که اوا تلفن قطع است و تو با این دوست ما می‌توانی بروی. یک بابایی را نشان دادند. مدیر چیز... آن بابا مرا با تا کسی... و یکی دونفر هم سوار شدند و یکدفعه سراز سازمان امنیت سمنان درآوردیم. آنجا بازرسی فوق‌العاده شدید و یک جیب ساعت دوازده و نیم از تهران آمد و آنها مرا سوار کردند و با سرعت وحشتناکی مرا به طرف تهران آوردند» (اجم‌شیدی، «گوهر مراد و مرگ خودخواسته» (تهران، ۱۳۸۱/۲۰۰۲)، ن: نشر علم، ص ۱۹۳). او در طول مدت بازداشت خود، تحت فشار بسیار، مجبور به نگارش چندین نامه و «گفتگویی» تلویزیونی می‌شود. در بخشی از نامه وی به «ثابتی» (مقام معروف امنیتی) آمده: «آفسردگی بسیار شدیدی عارض من شده بود... تقریباً عین مرده‌ها بودم و ناچار به میخوارگی پناه بردم و گاه آنقدر افراط می‌کردم که از خود بی‌خود می‌شدم». سرانجام ساعدی را زیر فشارهای بین‌المللی در ۲۵ اسفند ۱۳۵۳ (۱۶ مارس ۱۹۷۵) آزاد می‌کنند و با آغاز فعالیت‌های مجدد کانون نویسندگان در جلسات شب شعر و سخن انجمن ایران و آلمان شرکت می‌جوید. او در تیرماه ۱۳۵۷/۱۹۷۸، به دعوت انجمن قلم آمریکا، راهی این کشور شده و در یک جلسه مطبوعاتی به افشای سانسور و خفقان در ایران می‌پردازد. در طول اقامت آمریکایش برای روزنامه معتبر نیویورک تایمز مقالاتی نوشته و به احمدشاملو در انتشار هفته‌نامه «ایران‌شهر»، که در آن زمان در لندن انتشار می‌یافت، یاری می‌رساند. با اوج‌گیری انقلاب ایران در زمستان ۱۳۵۷/۱۹۷۹ به کشور بازگشته و با عناصر چپ‌میل، به دلیل یارهای از اختلافات و بی‌عملی جبهه‌میل، یکی از بنیانگذاران «جبهه دموکراتیک ملی» می‌شود. در همین دوره از فعالان برحزرات کانون نویسندگان و عضو هیأت‌دبیران آن می‌گردد. با حادث شدن شرایط فعالیت‌های سیاسی و به‌خسونت گرویدن حاکمیت توبای اسلامی و غیرقانونی اعلام نمودن جبهه دموکراتیک، به همراه بسیاری از دگراندیشان مستقل از انقلاب سرخورده شده و در سال ۱۳۶۰/۱۹۸۱ به دلیل تحت پیگرد قرار گرفتن از سوی حاکمین تازه به قدرت رسیده، اجباراً جلای وطن نموده، راهی خارج از کشور شده و در پاریس سکنا می‌گزیند. در طول اقامت خود در پاریس چند نمایشنامه نوشته و «آتللو در سرزمین عجایب» را به کارگردانی ناصر رحمانی‌نژاد، با موفقیت، به روی صحنه می‌برد. او همچنین فصلنامه «الفباء» را هم دوباره راه‌اندازی می‌کند که پنج شماره آن در زمان حیاتش و شماره آخر (ششم) پس از مرگش انتشار یافت. غلامحسین ساعدی که در پاریس با خانم بدری لنگرانی ازدواج کرده بود، سرانجام به سن ۵۰ سالگی در دوم آذرماه ۱۳۶۴/۱۹۸۵ دار فانی را وداع گفت. سرنوشت ساعدی، به اعتقاد بسیاری از نویسندگان و نزدیکانش، مشابه صادق هدایت - نویسنده محبوبش - بود. او هم در سن ۵۰ سالگی در پاریس درگذشت. هدایت و ساعدی، هر دو، در گورستان معروف نام‌آوران و هنرمندان پاریس - پرلاشز - نزدیک به هم مدفون شده‌اند. (برای آگاهی بیشتر درباره غلامحسین ساعدی می‌توانید ر.ک. به اجم‌شیدی، «گوهر مراد و مرگ ناخواسته» (تهران، ۱۳۸۱/۲۰۰۲)، ن: نشر علم؛ ک. اسدی، «ساعدی» (تهران، ۱۳۸۱/۲۰۰۲)، ن: شرق‌نظر (م)

۱۳۷ - رضایرانی به سال ۱۳۱۴/۱۹۳۵ در تبریز به دنیا آمد. در رشته ادبیات از دانشگاه تبریز فارغ‌التحصیل شد و زبان انگلیسی را در دانشگاه استانبول تا مرحله دکتری ادامه داد. پس از بازگشت از ترکیه، مدتی در دانشگاه تهران تدریس نموده و به کار مطبوعاتی روی آورد و در مجلاتی همچون «فردوسی» نقد ادبی نوشت. وی بعدها به کانون نویسندگان ایران پیوست. در اوایل دهه ۵۰/۷۰ به آمریکا رفت و پس از بازگشت به دلیل نگارش مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات با عنوان «فرهنگ حاکم، فرهنگ محکوم» که نگاهی به مسئله اقلیت‌های قومی و «شوونیزم» قالب تحت لوای زبان‌پارسی دارد دستگیر و مدت کوتاهی در زندان بود. طی مدت زندان، به شدت از جانب ساواک مورد آذیت و آزار قرار گرفت و نهایتاً وادار به اجرای شوی تلویزیونی آبراز ندامت شد. برنامه‌ای که بعدها به صورت وسیع از زوایای پنهانش پرده برداشت. به هنگام در بند بودن وی، سازمان‌های فرهنگی و حقوق بشر، دوشادوش کنفدراسیون محصلین فعالیت‌های دفاعی گسترده‌ای را به خاطر آزادی او آغاز کرده که سرانجام به ره‌ایش انجامید. خود او در این باره در مصاحبه‌ای می‌گوید: «من اولین نویسنده‌ای بودم که به علت زندانی شدن سروصدایی در اطرافم، در خارج از کشور ایجاد شد. و این سروصداهای جهانی به نفع شاه نبود که من زندانی باشم. شاه بعدها به اطرافیانم گفته بود، گرفتن براهنی اشتباه بود. شکنجه کردنش اشتباه بود. نکشتن او اشتباه بود. آزاد کردنش اشتباه بود. اجازه خروج دادن به او اشتباه بود و در خارج از کشور هم زنده نگه داشتن او اشتباه بود» («گویی طولانی با دکتر رضایرانی، تنها تضمین در مقابل تجزیه طلبی، خودمختاری است»، امید ایران، دوره جدید، شماره ۲۲، ۱۱ تیر ۱۳۵۸/۲ جولای ۱۹۷۹، صص ۲۴ و ۳۰). پس از آزادی از زندان، بار

دیگر، راهی امریکا شد و همراه با کنفدراسیون محصلین ایرانی به فعالیت‌های ادبی خود شکل سیاسی داد و در سلسله مقالات و سخنرانی‌هایی به افشای ماهیت رژیم پادشاهی و آنچه بر او طی مدت زندانش رفته بود، پرداخت. خود براهنی درباره شرایط پس از آزادی از زندان، در گفتگویی که با هفته‌نامه امیدایران انجام داده با ساره به زندانی شدنش اظهار می‌دارد: «من وقتی از زندان آزاد شدم بلافاصله به امریکا رفتم، تقریباً ۹ ماه طول کشید، چون می‌خواستیم باز هم سانس خود را امتحان کنیم که آیا می‌تواند آزادانه نوشت یا نه، و متأسفانه معلوم شد که اشتباه می‌کردم. چون هرچه که نوشتیم یا به شکل محدودش چاپ شد و یا هنوز در دست سردبیران نشریات ماندماست (همانجا)، در بحبوحه پیروزی انقلاب به ایران بازگشت و فعالیت‌های خود را در کانون نویسندگان متمرکز کرد. پس از سال‌ها اقامت در ایران و به دلیل فشارهای گوناگون حاکمیت به نویسندگان و دگراندیشان، بار دیگر در ۱۳۷۹/۲۰۰۰ از ایران خارج شده و این بار در کانادا سکنا گزید. او هم اکنون ریاست شاخه کانادایی انجمن بین‌المللی قلم را برعهده دارد و همچنان فعالیت‌های ادبی-مطبوعاتی خود را ادامه می‌دهد. آثار قلمی براهنی شامل شعر، رمان، نقد و ترجمه هستند. (م)

۱۴۸- «قلیچ‌خانی درباره فعالیت‌هایش سخن می‌گوید»، اطلاعات‌هوایی، ۳۴ اسفندماه ۱۳۵۰ (۱۵ مارس ۱۹۷۲).

۱۴۹- مقاله‌ای چاپ‌نشده: J. Lordman, "The Iranian Solzhenitzyn"

۱۵۰- فرانتس فانون به سال ۱۹۲۵ در مارتینیک متولد شد. در فرانسه، به تحصیل پزشکی پرداخت و متخصص امراض روانی شد. برای دوره کارآموزی به الجزایر اعزام شد و در آنجا مسایل سیاسی-اجتماعی موجود آن کشور، او را به خود جلب کرد. جنگ‌های انقلابی الجزایر، این فرانسوی متفکر الجزایری تبار را با مردم عادی و فقیر آن خطه آشنا ساخت و طی همین تجربیات شخصی بود که فانون به صفوف انقلابیون الجزایری پیوست. او از این زمان به بعد تمام وقت و کوشش خود را صرف تحقق آزادی در الجزایر کرد. به عضویت هیأت نویسندگان روزنامه «المجاهد» منصوب شد که مجموعه مقالات این دوره‌اش به فارسی هم تحت عنوان «انقلاب آفریقا» منتشر شده است. عده‌ای آخرین اثر فانون تحت عنوان «نفرینان خاک» را راهنمای مسایل سیاسی و اجتماعی جهان سوم نامیده‌اند. فانون در سی و شش سالگی به بیماری سرطان خون درگذشت و موفق نشد پیروزی انقلاب الجزایر را از نزدیک ببیند. در ایران از سرسپردگان اندیشه‌های وی، علی سربعی بود که تأثیر سگرف نظریات فانون در بعضی از آثارش کاملاً هویدا است. (برای آشنایی با نظریات و اندیشه‌های فانون ر.ک. به دیویدکات، «فانون» (تهران، ۱۹۷۸/۱۳۵۷).

ت: ابراهیم دانایی، ن: شرکت سهامی خوارزمی. (م)

۱۵۱- برای اطلاع بیشتر از وقایع آن دوران ن.ک. به منقره کار، «بخشی از تاریخ روشنفکری ایران»، ن: بازاران-سوند، ۱۳-۱۴:۴ و ۱۸:۴.

۱۵۲- «گفت‌گو با دکتر غلامحسین ساعدی»، روزنامه کیهان، ۲۹ خرداد ۱۳۵۴ (۱۹ جون ۱۹۷۵).

۱۵۳- برای اطلاع بیشتر درباره گرفتاری دکتر ساعدی و خصوصاً مصاحبه‌ها و وقایع پیرامون آزادی و خروج وی از ایران و سفر به نیویورک، ن.ک. به منقره کار، «بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران» (سوند، ۲۰۰۲/۱۳۸۱)، ۱۹-۲۳:۴ و ۳۹۶-۴۰۳:۴ (م)

۱۵۴- ر.براهنی، «آدم‌خواران تاج‌دار» (R. Barahani, *The Crowned Cannibals* (New York: Vintage, 1977)) این مطلب به زبان انگلیسی است.

R. Barahani, *Terror in Iran*, New York Review of Books, 28 October 1976-۱۵۵

Barahani, *Crowned Cannibals*, 187-۱۵۶

M. Ghanoonparvar & J. Green, eds., *Iranian Drama: An*-۱۵۷

Anthology (Costa Mesa: Mazda, 1989), 63-132

۱۵۸- ش.پاریس‌پور، «خاطرات زندان» (استپه‌لکم، ۱۳۷۵/۱۹۹۶)، ص ۲۶.

Lordman, *An Iranian Solzhenitzyn*-۱۵۹

Barahani, *Crowned Cannibals*, 196-۱۶۰

۱۶۱- غ.ساعدی، در مصاحبه‌ای که در سال ۱۳۶۳/۱۹۸۴ برای مجموعه تاریخ شفاهی ایران در پاریس توسط دانشگاه هاروارد ضبط شده است. برای مراجع به دستنویس آن ن.ک. به «تاریخ شفاهی ایران»، فصلنامه الفیاء (بهار ۱۳۶۵/۱۹۸۶)، پاریس، صص ۷۰-۱۳۹.

Gh. Sa'edi, *Thought: Manacled*, New York Times, 21 July 1978-۱۶۲

۱۶۳- سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) جمعی از روحانیون و غیرروحانیون طرفدار خمینی (و نادمان چپ‌گرا) که در زندان به سر می‌بردند با شرکت در یک برنامه تلویزیونی و طلب عفو از سازمان زندان آزاد شدند. آنها در آن برنامه «سپاس» خود را نسبت به شاه اعلام کردند و به همین دلیل نیز به «گروه سپاس» معروف شدند. حاج مهدی عراقی، حبیب‌الله عسگرآولادی، مهدوی کروبی، حاج‌انواری و منوچهر مقدم سلیمی در زمره افراد این جمع بودند (منقره کار، «بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران»، ۳:۴۷۵). این برنامه تلویزیونی که به «سپاس آریامهری» هم شهرت یافته بود به مناسبت آغاز جشن‌های پنجاهمین سالگرد سلطنت خاندان پهلوی به اجرا درآمد و مقدم سلیمی مجری و برنامه‌گردان آن بود. طی این سوی تلویزیونی، ۶۶ زندانی ضدامنیتی به تاریخ ۶ بهمن ۱۳۵۵ (۲۶ ژانویه ۱۹۷۶) در برابر دوربین قرار گرفتند (برای اطلاع بیشتر درباره این برنامه ر.ک. به روزنامه اطلاعات

انشریه ایرانیان خارج از کشور، شماره ۹۷۱۷، یکشنبه ۱۷ بهمن ماه ۶/۲۵۲۵ فوریه ۱۹۷۷). ناگفته نماند که مقدم سلیمی از نادمان نادر دوران شاه بود که اول بار در رابطه با پرونده ترور کاخ مرمر و دومین بار در ارتباط با گروه ۱۲ نفره «سوقصدیه جان خاندان پهلوی» که بعدها به «گروه گلرخی» معروف شد دستگیر گردید. او هر دو بار با عجز و ناله طلب بخشایش کرد و گزارشات تازه منتشر شده ساواک در ارتباط با او دال بر همکاریش با مقامات زندان و امنیتی علیه زندانیان، در آن دوران، است. معلوم نیست شخصی با چنین روحیه‌ای چه اصراری به فعالیت‌های غیرقانونی داشته است؟! عباسعلی سماکار در بخشی از خاطرات زندان خود در این باره نوشته: «منوچهر مقدم سلیمی نیز در برنامه تلویزیونی که به همین منظور [جشن پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی] برگزار شد، سخنران جلسه و رهبری آنها را برعهده گرفت، کوشید همه زندان را بسیج کند و همه را به ظاهر در یک جشن شرکت دهد... آنها که در این برنامه «سپاس آریامهری!» شرکت کردند، نه زیر فشار قرار گرفته بودند و نه هیچگاه در زندان کتک خورده بودند... ولی میدانم خاصیت این برنامه‌ها چه بود که به جای آن که کسی را در جامعه و حتی زندان به فکر بشیمانی از عمل و آزادی از زندان بیندازد، موجب نفرت همگانی می‌شد و فقط سبب شرمندگی افراد نادم و بشیمان را فراهم می‌آورد [ع. سماکار، «من یک شورشی هستم» (لوس آنجلس، ۲۰۰۱/۱۲۸۰)، ن: شرکت کتاب، صص ۲-۳۳۱]. اما جالب‌تر از این‌ها مدارک منتشر شده ساواک است که نشانگر تکذیب اجرای شوی تلویزیونی «سپاس» از جانب حاج انواری (تنها روحانی پرونده قتل منصور به گفته محمد علی عمویی) می‌باشد و برنامه را «مونتاز» توصیف کرده است: «بطوری که انواری نقل قول می‌کرد مراسم سپاس ۶۶ زندانیان سیاسی آزاد شده جنبه ساختگی داشته و انواری گفته است من از این مراسم و فیلمبرداری اطلاعی ندارم زیرا از ما بطور دستجمعی چندین ژست عکس برداشته‌اند و ممکن است آنها را مونتاز کرده باشند» (ص ۵۷۹) (برای اطلاع بیشتر به پرونده ساواک منوچهر مقدم سلیمی رجوع کنید: «ترور شاه، حادثه کاخ مرمر به روایت اسناد»، ن: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات ج.ا. تهران، دی ماه ۱۳۷۸/۱۹۹۹، صص ۵۷۹ و ۵۸۵). (م)

۱۶۴- این روز (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) همان سالگرد وقوع کودتای آمریکائی-انگلیسی شاه بر علیه حکومت ملی دکتر مصدق، هر ساله از سوی حکومت جشن گرفته می‌شد و خیابان‌ها و ادارات دولتی چراغانی می‌گردیدند. (م)

۱۶۵- م. اعظمی، «اعتصاب غذای بزرگ زندان قصر» (بهار ۱۳۷۵/۱۹۹۶)، نقطه ۴-۵، صص ۱۷-۱۲.

۱۶۶- طیف چپ در ایران به دلیل اختلافات غریب خود به چندین دسته فکری تقسیم می‌گردد. ظاهراً اختلاف این طرز فکرها بر سر چگونگی مبارزه و شرایطی که جنبش ایران در آن بسر می‌برد، در زمان حکومت پادشاهی، به وقوع پیوسته است. گرچه شکل‌گیری این برداشت‌ها به زمان شاه بازمی‌گردد، ولی بعد از انقلاب وسیع‌تر هم شد. سه دسته اصلی طیف فکری چپ به «خط یک»، «خط دو» و «خط سه» شهرت دارند که پس از انقلاب تعداد همین خط‌ها به پنج رسید. خط یک را تشکل‌های قدیمی همانند حزب توده تشکیل می‌دادند. خط دو را جنبش‌های اعتراضی تهاجمی یا همان چریکی که مشهورترین آنان چریک‌های فدایی خلق بودند. خط سه را گروه‌های کوچک‌تر معمولاً مائوئیست تشکیل می‌دادند که بزرگترین آنها همان مجاهدین مارکسیست و بعدها بیکار در راه آزادی طبقه کارگر بود. از خط سه‌ای‌ها باید از «رزمندگان» هم نام برد. اما در تلاطم انقلاب خط چهارم که شاخص‌ترین آنها سازمان راه کارگر بود هم شکل گرفت و سرانجام خط پنج یا جنبش‌های مستقل کارگری، پس از انقلاب، به این جمع پیوست. این خط‌ها و گرایش‌های برخی اوقات با یک عضو تأسیس می‌شدند. برجسته‌ترین نهاد‌های خط پنج سازمان کارگران سرخ و جنبش مستقل کارگری بود که به نوشته مزدهارسی، سیاوش م. و فرهاد سپهر اعضای هسته مرکزی و بنیانگذاران آن در زندان با جمهوری اسلامی علیه زندانیان همکاری می‌کردند (ن. ک. به ن. مهاجر، «میشم کراسی: پیش درآمدی بر کشتار» (آمریکا، ۲۰۰۱/۱۲۸۰)، کتاب زندان، جلد دوم، ن: نشر نقطه، صص ۳۳۴). (م)

۱۶۷- اگرچه نویسنده کوشش نموده تا تمام جناح‌های مختلف منشعب از سازمان فداییان را که از لحاظ تنوع و گستردگی بسیار وسیع بودند، به طور خلاصه در این بخش پوشش دهد اما ظاهراً یکی از مهمترین گرایش‌های آنان را که البته نخستین انشعاب پس از انقلاب آن (که پیش از انقلاب نخستین انشعاب درونی سازمان با جدایی و پیوستن بخشی از آنان به حزب توده شکل گرفته بود) را دامن زد، از قلم انداخته است. گروه مورد اشاره سازمانی بود که با حذف عنوان «سازمان» تنها خود را «چریک‌های فدایی خلق» معرفی کرد و شاخص‌ترین رهبر آن اشرف دهقانی، از بقایای زنده مانده گروه احمدزاده-بویان بود. مازیار بهروز در کتاب خود به این مسئله اشاره دارد و می‌نویسد: «در اردیبهشت ۱۳۵۸... نخستین انشعاب بر پایه همان مسائل قدیمی (مشی چریکی و تعیین مرحله کنونی انقلاب) شکل گرفت و کسانی درگیر آن شدند که هنوز از تره‌های احمدزاده بیرونی می‌کردند. در میان اعضای معروفی که به انشعاب پیوستند این‌ها بودند: اشرف دهقانی، زن چریکی که مدتی مسئول فعالیت‌های فداییان در خارج از کشور بود؛ عبدالرحیم صبوری که اخیراً از زندان آزاد شده و معروف بود که با جزئی درگیر بحث‌های ایدئولوژیکی شده و اعضای فداییان هوادار احمدزاده را در زندان علیه جزئی رهبری کرده است؛ و محمد حرمتی‌پور، چریک مشهور دیگری که در هدایت فعالیت‌های خارج از کشور مشارکت داشت و اخیراً برگشته بود. سخنگوی این گروه که خود را چریک‌های فدایی خلق (بدون به کار بردن نام «سازمان») می‌نامید، دهقانی بود (م. بهروز، «شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران» (تهران، ۲۰۰۱/۱۲۸۰)، ت: م. پرتوی، ن: انتشارات ققنوس، ج سوم، صص ۱۸۸). مهمترین گفتگوی اشرف دهقانی در زمان انشعاب مصاحبه‌ای در همان سال ۱۳۵۸ با هفته‌نامه تهران مصور در تهران بود که از مقر خود در کردستان به تبیین نقد نظرهای گروه پرداخته بود. (م)

۱۶۸- مصاحبه با زندانی سیاسی سابق، نیویورک ۱۳۷۴/۱۹۹۵.

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

جداول ۲ و ۳ و ۴

و

نمودار

جدول ۲

الف

پنجاه و سه نفر *

نام	تاریخ تولد	محل تولد	محل اقامت	قومیت
۱. اذری، عباس	۱۳۷۹/۱۹۰۰	اصفهان	تهران	فارس (بها)
۲. اراتی، تقی	۱۳۸۱/۱۹۰۲	تبریز	تهران	اذری
۳. اسکندری، ایوب	۱۳۸۷/۱۹۰۸	تهران	تهران	قاجار
۴. اشتوی، ابوالقاسم	۱۳۹۳/۱۹۱۵	تهران	تهران/شیراز	فارس
۵. اغرازی، نصرت‌الله	۱۳۸۰/۱۹۰۱	تهران	تهران	فارس
۶. افشار، اکبر (فتح‌الله)	۱۳۸۸/۱۹۰۹	تهران	تهران	ترک‌افشاری
۷. الموتی، ضیاء	۱۳۹۲/۱۹۱۳	قزوین	تهران	فارس
۸. الموتی، عماد	۱۳۹۰/۱۹۱۱	قزوین	قزوین	فارس
۹. الموتی، رحیم	۱۳۷۸/۱۸۹۹	قزوین	تهران	فارس
۱۰. بقراطی، محمد	۱۳۸۳/۱۹۰۴	گیلان	تهران	فارس
۱۱. بهرامی، محمد	۱۳۷۷/۱۸۹۸	تفرش	تهران	فارس
۱۲. پژوه، محمد	۱۳۸۵/۱۹۰۶	قزوین	تهران	فارس
۱۳. تربیت، حسین	۱۳۸۷/۱۹۰۸	خوزستان	آبادان	فارس
۱۴. ثقفی، یوسف	۱۳۹۲/۱۹۱۳	قزوین	تهران	فارس
۱۵. جهان‌شاهلو، نصرت‌الله	۱۳۹۳/۱۹۱۴	تهران	تهران	ترک‌افشاری
۱۶. حکمی، علنقی	۱۳۹۴/۱۹۱۵	تهران	تهران	فارس
۱۷. خامه‌ای، انور	۱۳۹۶/۱۹۱۷	تهران	تهران	فارس
۱۸. خواجوی، ولی	۱۳۷۳/۱۸۹۳	قزوین	قزوین	فارس
۱۹. رادمنش، رضا	۱۳۸۵/۱۹۰۶	گیلان	تهران	فارس گیلکی
۲۰. رسایی، مهدی	۱۳۷۷/۱۸۹۸	قزوین	تهران	فارس
۲۱. رضوی، مرتضی	۱۳۹۴/۱۹۱۵	قزوین	مرگان	فارس
۲۲. زمانی، شعبان	۱۳۹۵/۱۹۱۶	بابل	مرگان	فارس
۲۳. سجادی، مجتبی	۱۳۹۲/۱۹۱۳	اراک	تهران	فارس
۲۴. سجادی، مرتضی	۱۳۹۱/۱۹۱۲	اراک	تهران	فارس
۲۵. سجادی، حسین	۱۳۸۹/۱۹۱۰	اراک	اصفهان	فارس
۲۶. سیاح، سیف‌الله	۱۳۸۰/۱۹۰۱	اصفهان	اصفهان	فارس
۲۷. شاندرمنی، علی	۱۳۹۶/۱۹۱۷	گیلان	آبادان	اذری/فارسی
۲۸. شاهین، تقی	۱۳۹۵/۱۹۱۶	تبریز	تهران	اذری
۲۹. شمالی، بهمن	۱۳۹۳/۱۹۱۳	خلخال	قزوین	اذری
۳۰. شورشیان، محمد	۱۳۶۳/۱۸۸۵	گیلان	تهران و آبادان	فارس

جدول ۲

حرفه	خاستگاه طبقاتی	تحصیلات عالی	سابقه سیاسی	فعالیت متعاقب (۲۶-۱۳۲۰)
۱. کارگزار آهن و پینه دوز	فرو دست	نداشته	نداشته	توده
۲. مُدرّس	کارمند دولت	دانشگاه برلین	ملی گرا	مرگ در زندان
۳. وکیل دعاوی	اشراف زاده	دانشگاه گرنوبل	نداشته	توده
۴. مدیر موزه	—	دارالفنون	نداشته	نداشته
۵. کارمند دولت	—	نداشته	حزب کمونیست	توده
۶. حروف چین	فرو دست	نداشته	نداشته	توده
۷. کارمند دولت	آموزگار	متوسطه	انجمن فرهنگ	توده
۸. کارمند دولت	آموزگار	متوسطه	انجمن فرهنگ	توده
۹. خیاط	فرو دست	نداشته	نداشته	توده
۱۰. مدیر مدرسه	پزشک	دارالفنون و کوتو	حزب کمونیست	توده
۱۱. مُدرّس/پزشک	طیب	برلین	حزب کمونیست	توده
۱۲. آموزگار	کتابفروش	کوتو	انجمن فرهنگ	توده
۱۳. مدیر مدرسه	پیشه ور	دارالفنون	حزب کمونیست	توده
۱۴. آموزگار	—	—	نداشته	نداشته
۱۵. دانشجو	رئیس قبیله	دانشگاه تهران	نداشته	توده
۱۶. دانشجو	—	دانشگاه تهران	نداشته	توده
۱۷. دانشجو	روحانی	دانشگاه تهران	نداشته	توده
۱۸. روستایی	روستایی	نداشته	نداشته	نداشته
۱۹. مُدرّس	زمین دار	دانشگاه پاریس	انجمن فرهنگ	توده
۲۰. کارمند	—	نداشته	انجمن فرهنگ	توده
۲۱. کارمند دولت	—	نداشته	انجمن فرهنگ	توده
۲۲. پینه دوز	فرو دست	بی سواد	نداشته	توده
۲۳. دانشجو	روحانی/زمین دار	دانشگاه تهران	نداشته	نداشته
۲۴. پزشک	روحانی/زمین دار	دانشگاه برلین	نداشته	نداشته
۲۵. پزشک	روحانی/زمین دار	دانشگاه برلین	نداشته	نداشته
۲۶. کارگر نساجی	فرو دست	نداشته	نداشته	توده
۲۷. خیاط	فرو دست	نداشته	انجمن فرهنگ	توده
۲۸. کارمند دولت	—	نداشته	نداشته	توده
۲۹. مکانیک	—	نداشته	نداشته	نداشته
۳۰. مکانیک/بازیگر	فرو دست	نداشته	حزب کمونیست	توده

فارس	تهران	قزوین	۱۲۸۳/۱۹۰۳	۳۱. صادق پور، علی
فارس	تهران	تهران	۱۲۹۶/۱۹۱۷	۳۲. عتیقه چی، عزت الله
فارس	تهران	تهران	۱۲۸۳/۱۹۰۳	۳۳. علوی، بزرگ
فارس	تهران	گیلان	۱۲۸۴/۱۹۰۵	۳۴. فرجاسی، محمد
فارس	تهران	اراک	۱۲۹۱/۱۹۱۲	۳۵. قدوه، محمد
قاجار	تهران	قزوین	۱۲۸۱/۱۹۰۲	۳۶. کامبخش، عبدالصمد
فارس	تهران	تهران	۱۲۹۷/۱۹۱۸	۳۷. گرکاتی، فضل الله
فارس	تهران	تهران	۱۲۷۹/۱۹۰۰	۳۸. لاله، مهدی
فارس	تهران	اراک	۱۲۹۳/۱۹۱۵	۳۹. مکی نژاد، تقی
آذری	تهران	تبریز	۱۲۷۹/۱۹۰۰	۴۰. ملکی، خلیل
فارس	قزوین	تهران	۱۲۹۳/۱۹۱۵	۴۱. نائینی، جلال حسن
آذری	تهران	تبریز	۱۲۹۶/۱۹۱۷	۴۲. نسیمی، رجیبعلی
فارس	تهران	یزد	۱۲۸۶/۱۹۰۷	۴۳. یزدی، مرتضی

جداتگانه محکوم گردیدند

آذری	مازندران	مازندران	۱۲۸۱/۱۹۰۲	۴۴. ابراهیم زاده، رضا
فارس	تهران	قزوین	۱۲۸۲/۱۹۰۳	۴۵. الموتی، نورالدین
آذری	تهران	تبریز	۱۲۹۲/۱۹۱۳	۴۶. انقلاب آذر، خلیل
فارس	تهران	کرمانشاه	۱۲۹۵/۱۹۱۶	۴۷. حبیبی، حسن
فارس	تهران	تهران	۱۲۹۶/۱۹۱۷	۴۸. حکیم الهی، راضی
ترکمن	گرگان	گرگان	۱۲۷۷/۱۸۹۸	۴۹. خضریا، اناقلیچ
فارس	تهران	خمسه	۱۲۹۳/۱۹۱۵	۵۰. دانشور، مهدی
فارس	تهران	ساری	۱۲۹۶/۱۹۱۷	۵۱. طبری، احسان
فارس	تهران	—	—	۵۲. منو، فریدون
فارس	تهران	کاشان	۱۲۹۳/۱۹۱۴	۵۳. نراقی، عباس

۵- فهرست پنجاه و سه نفر، طبق صورت انتشار یافته در روزنامه یومیه اطلاعات به تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۱۷ (۱۷ نوامبر ۱۹۳۸) بر مبنای محکومیت های آنان تنظیم یافته است. چهل و سه تن از این افراد در همان روز محکوم شدند؛ شش نفر دیگر جداگانه محاکمه شده و مطبوعات هرگز مجازات های آن ها را اعلام نداشتند. اطلاعات مربوط به زندگینامه افراد نامبرده از میان مصاحبه ها، خاطرات - به ویژه آن هائی که از ۱۳۵۷/۱۹۷۹ به این سو منتشر گردیده - و آنچه روزنامه اطلاعات درباره این محکمه از ۱۱ تا ۲۶ آبان ۱۳۱۷ (۳-۱۷ نوامبر ۱۹۳۸) به چاپ رسانده گردآوری شدند.

توده - حزب توده ایران

نداشته	حزب کمونیست	کوتو	فرو دست	۳۱. مکانیک
توده	نداشته	دانشگاه تهران	پیشه ور	۳۲. دانشجو
توده	نداشته	متوسطه در آلمان	پیشه ور	۳۳. نویسنده / معلم
توده	انجمن فرهنگ	کوتو	پیشه ور	۳۴. کارمند دولت
توده	نداشته	دانشگاه تهران	روحانی ارشد	۳۵. دانشجو
توده	حزب کمونیست	دانشگاه مسکو	اشرف زاده	۳۶. مدیر کارخانه
نداشته	نداشته	دانشگاه تهران	روحانی ارشد	۳۷. دانشجو
نداشته	نداشته	نداشته	پیشه ور	۳۸. مدرس / بانکی
توده	نداشته	دانشگاه تهران	روحانی ارشد	۳۹. دانشجو
توده	نداشته	دانشگاه برلین	تاجر / زمین دار	۴۰. آموزگار
نداشته	نداشته	نداشته	روحانی متوسط	۴۱. کارمند دولت
نداشته	نداشته	نداشته	—	۴۲. کارمند دولت
توده	حزب کمونیست	دانشگاه برلین	روحانی ارشد	۴۳. جراح / مدرس

جداگانه محکوم گردیدند

توده	حزب کمونیست	نداشته	کارگر صنعت نفت	۴۴. کارگر راه آهن
وزیر دادگستری تودهای	انجمن فرهنگ / حزب دمکرات	تعلیمات حوزوی	روحانی ارشد	۴۵. قاضی
توده	نداشته	نداشته	—	۴۶. دانشجو
نداشته	نداشته	دانشگاه تهران	روحانی متوسط	۴۷. دانشجو
نداشته	نداشته	نداشته	—	۴۸. چاپچی
نداشته	نداشته	—	—	۴۹. وکیل
نداشته	نداشته	دانشگاه تهران	—	۵۰. دانشجو
توده	نداشته	دانشگاه تهران	روحانی	۵۱. دانشجو
نداشته	نداشته	دانشگاه تهران	—	۵۲. وکیل
دوستانه	نداشته	دانشگاه تهران	زمین دار	۵۳. وکیل / دانشجو

جدول ۳

رهبران محاکمه شده حزب توده ۱۹۴۹/۱۳۲۸

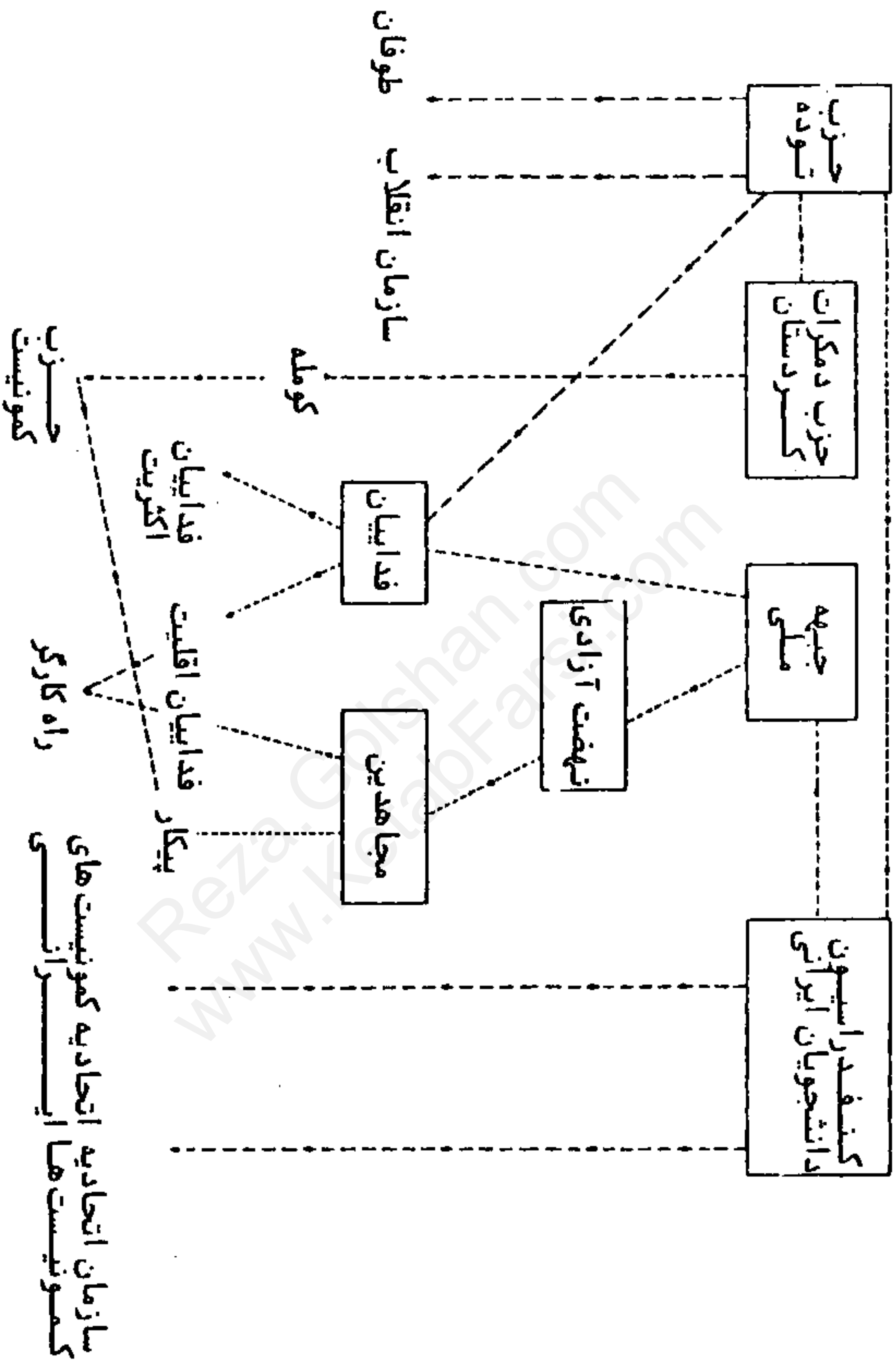
نام	حرفه	سن	قومیت	سوابق فعالیتی	محکومیت
الموتی، ضیاء	کارمند دولت	۳۶	فارس	از اعضای ۵۳ نفر	۳ سال
امید، علی	کارگر صنعت نفت	۴۹	فارس	زندانی سیاسی کمونیست	۱۰ سال
بقر اطلی، محمد	مدیر مدرسه	۴۵	فارس	از اعضای ۵۳ نفر	۱۰ سال
جودت، حسین	مدرس	۴۰	آذری	عضویت در ۱۳۳۱/۱۹۴۲	۵ سال
جهانی، حسین	بچار	۵۹	فارس	از فعالین اتحادیه های کاری ۸-۱۳۰۰	۶ ماه
حکیمی، محمد	کارگر راه آهن	۶۰	آذری	زندانی در ۲۰-۱۳۱۶	تیره
شاندرفنی، علی	خیاط	۳۳	آذری / فارس	از اعضای ۵۳ نفر	۷ سال
شریفی، محمد	آموزگار	۵۱	آذری	زندانی سیاسی کمونیست	۱ سال
شورشیان، محمد	مکانیک	۶۴	فارس	از اعضای ۵۳ نفر	۷ سال
علوی، علی	مهندس	۴۵	آذری	عضویت در ۱۳۲۰/۱۹۴۱	۳ سال
قاسمی، احمد	مدیر مدرسه	۳۳	فارس	عضویت در ۱۳۳۱/۱۹۴۲	۱۰ سال
کیانوری، نورالدین	مدرس	۲۵	فارس	عضویت در ۱۳۳۱/۱۹۴۲	۱۰ سال
مُحضرکی، ابراهیم	سنگ تراش	۲۸	فارس	زندانی در ۱۳۱۰-۱۳	۲ سال
نوشین، عبدالاحسین	کارگردان تئاتر	۴۴	فارس	عضویت در ۱۳۳۰/۱۹۴۱	۱ سال
یزدی، مرتضی	مدرس	۴۲	فارس	از اعضای ۵۳ نفر	۵ سال

جدول ۴

چریک‌های کشته شده ۵۶۰-۱۳۵۰ (۷۷-۱۹۷۱)

جمع کل	سایر مارکسیست‌ها	اسلام‌گرایان	مجاهدین مارکسیست	مجاهد	فدایی	کشته‌های درگیری‌ها
۱۹۷	۱۱	۸	۳۱	۴۱	۱۰۶	اعدامیان
۹۳	۱۲	۱۶	۱۰	۱۷	۳۸	مرگ زیر شکنجه
۴۵	۹	۴	۶	۱۶	۱۰	مفقودشدگان
۱۵	۲	-	۳	۶	۶	خودکشی
۹	-	-	۱	۲	۷	قتل در زندان
۹	-	-	-	۲	۷	

#۳۶۸ ۲۸ ۳۳ ۵۱ ۸۳ ۱۷۲ ۳۵



نمودار ۱. سازمان های چپ



دوران جمهوری اسلامی

برای اثبات‌گناه مجرمان، چه سندی بهتر از
اعتراف مستقیم خود آنها است.

روزنامه‌اطلاعات، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۱

عدالت بی‌رویه (بهمن ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۶۰)

در نخستین روز حاکمیت رژیم جدید، خمینی دادگاه‌های انقلاب را برای مجازات شخصیت‌های برجسته رژیم پیشین، احیاء قوانین شرع و حفظ ظاهری نظم و قانون به دلیل آشفتگی کامل قوه قضایی و دستگاه انتظامی، بنیان گذارد. در بیست و هشت ماه آینده، دادگاه انقلاب ۷۵۷ تن را به جرم "مفسد فی الارض"؛ عبارتی که در ایران از سال ۱۲۸۸ تا آن هنگام شنیده نشده بود، به جوخه اعدام سپرد. هنگامی که متهمی جسارت پیدا کرده و درباره معنای این عبارت پرسید، قاضی با عصبانیت پاسخ داد: "این عبارت به معنی پراکندن بدبختی؛ محروم ساختن ملت از حقوق و آزادی‌های برحق‌شان و تضعیف استقلال، امنیت و سلامت کشور است".

دادگاه‌های انقلاب، تنبیه‌های بدنی، بویژه شلاق‌زدن در معابر

عمومی، راهم بار دیگر از سر گرفتند. هدف‌نهایی این دادگاه‌ها، "پاکسازی جامعه از بقایای فاسد رژیم طاغوت" بود. مجازات‌ها و اعدام‌های مذکور، توسط کمیته‌های^۳ محلی و شبه نظامیان معروف به «پاسداران»^۴ انجام می‌شد. کمیته‌ها شباهت‌هایی با گارد سرخ^۵ انقلاب بلشویک‌ها و شوروی‌ها داشتند، با این تفاوت قابل ملاحظه که شوروی‌ها از رده‌های پایین انتخاب می‌شدند، در حالی که کمیته‌ها از بالا توسط روحانیون و بویژه شخص خمینی تعیین می‌گردیدند.

مجموعه اعدام‌شدگان این دوره را می‌توان به دو دسته قربانیان سیاسی و غیر سیاسی تقسیم کرد. دسته دوم در جمع ۲۶۰ نفر، شامل ۱۳۸ فروشنده مواد مخدر، ۴۷ دلال محبت و متهمان به عمل زنا، ۲۰ همجنس‌باز، ۱۶ فاحشه، ۱۵ متجاوز جنسی، ۱۲ قاتل، ۷ قمارباز و ۳ دزد سرگردانه بودند. کل دسته اول را ۴۹۷ نفر از سلطنت‌طلبان شاخص، مأموران ساواک، کارکنان و نظامیان ارتش متهم به شرکت در تیراندازی‌های خیابانی به سوی مردم و ۱۲۵ درجه‌دار متهم به توطئه کودتا برای بازگرداندن سلطنت، تشکیل می‌دادند. در میان قربانیان، امیر عباس هویدا، نخست‌وزیر پیشین؛ ۶ وزیر؛ مثل وزیر آموزش و پرورش، تنها زن در چنین سمتی، متهم به "فاسد نمودن جوانان" و "تأیید فرهنگ امپریالیستی"^۶، ۳ رئیس باقی مانده ساواک، سه دولتمرد سالخورده عضو مخفی فراماسونری، ۳۵ سپهبد و سرلشگر، ۲۵ سرهنگ؛ ۲۰ سرگرد، شهردار تهران، در حدود ۹۰ نفر از مقامات ساواک؛ پرویز نیکخواه، مائوئیست همراه شده با رژیم پادشاهی، یکی از تجار مهم یهودی و ۳۵ بهایی؛ که به همراه تاجر یهودی و فراماسون‌ها، متهم به "جاسوسی" به نفع صهیونیسم و امپریالیست‌های غربی بودند؛ دیده می‌شدند.

دادگاه‌های انقلاب با دو مرکز، قصر و اوین، در پایتخت در تمامی شهرهای اصلی شعبه‌هایی داشت. روسای این دادگاه‌ها، روحانیونی بودند که از سوی خود خمینی تعیین می‌شدند. آنها با کنارگذاشتن آنچه از وزارت دادگستری و نظام فرجام‌خواهی آن باقی مانده بود، احکام نهایی را صادر می‌کردند. خمینی همچنین دادگاه سیاری (صحرائی) برای حجت‌الاسلام صادق خلخالی^۷، که به "قاضی جلاد" شهرت

داشت، ایجاد کرده بود. این قضات، محاکم را به چند ساعت، و گاهی چند دقیقه، برای محکوم نمودن متهمان به اتهام "شهرت رایج" آنان تقلیل داده و مقوله وکیل مدافع را به عنوان "مزخرفات غربی" ننی می کردند. آنها همچنین یادآور می شدند که عبارت "مفسد فی الارض" تمامی گناهان؛ "توهین به اسلام و روحانیت"، "مخالفت با انقلاب اسلامی"، "طرفداری از خاندان پهلوی" و "تضعیف استقلال ایران" به واسطه یاری رسانی به کودتای ۱۳۳۲ و واگذاری امتیاز کاپیتولاسیون^۸ به قدرت های بزرگ را در بر می گیرد^۹. با آغاز ناآرامی ها در میان کردها، بلوچ ها و ترکمن ها، دادگاه های انقلاب مبحث جدیدی، تحت عنوان "ضد انقلاب" - راهم به وجود آوردند. بیش از پنجاه زندانی در سال ۱۳۵۹ تحت پوشش همین اتهام به جوخه اعدام سپرده شدند. عده ای از آنها، مارکسیست های افراطی حامی اقلیت های قومی بودند.

بین محاکمه ها و اعدام ها، وقت تلف نمی شد. بیشتر اعدام ها به وسیله جوخه های آتش انجام می گرفت. نخستین زنجیره اعدام ها بر بام مدرسه دخترانه محل اقامت خمینی، پس از ورود وی به تهران، به وقوع پیوست. بعدها، تعدادی هم در زندان های قصر و اوین اعدام شدند. برخی از اعدام های غیرسیاسی به شکل دار زدن محکوم در برابر مردم انجام می گرفت. **خلخال** علاقه داشت فروشندگان مواد مخدر را در استادיום فوتبال و میدان های عمومی حلق آویز کند تا "درس عبرتی" برای ملت باشد^{۱۰}. مطبوعات برای ایجاد ترس و وحشت و ارضای خواست عمومی انتقام جویی، مبادرت به چاپ عکس های مقامات کشته شده، به وسیله جوخه های آتش می کردند. در برخی از شهرستان ها، شیوه های سنتی اعدام برای خلاف های اخلاقی بار دیگر احیاء شد. **خلخال** تصریح می کرد که "مجازات سنگسار برای جامعه عبرت آور است"^{۱۱}.

روزنامه ها، خلاصه جریان محاکمات را همراه عکس متهمان با قیافه هایی مفلوک و برخی اوقات همراه تابلویی برگردن که جنایت فرضی وی را روشن می ساخت، در صفحات نخست خود به چاپ می رساندند. آنها به محاکمه دو بازجوی بدنام ساواک، یک قاضی

دادگاه نظامی که در دهه ۱۳۳۰ حکم اعدام افسران توده‌ای و سران فداییان اسلام را صادر نموده، رئیس ستادی که به سازماندهان کودتای ۱۳۳۲ یاری رسانده، و سرلشکر مسئول کشتار سال ۱۳۴۲ منجر به تبعید خمینی، شخصی که به دلیل "مأمور انگلیس" خواندن او مورد سرزنش بود، توجه خاصی مبذول داشتند. از آخرین فرمانده نیروی هوایی نقل شده که وی در واپسین سخنان خود اعلام داشته که وقتی شاهد بیرون انداختن شاه از کشور (هم‌چون موش آب کشیده) توسط ژنرال‌های آمریکایی فرستاده شده بوده، تمام احترامش را نسبت به وی از دست داده است.^{۱۲}

محاكمه هویدا بیشترین پوشش خبری را دریافت کرد. قاضی، ناشناخته و به دور از دوربین عکاسان، با بیان این عبارت که متهم تجلی رژیم شیطنانی است، در حالی که مدعی العموم (دادستان) نماینده مردم غیور ایران است، سخنان خود را آغاز کرد.^{۱۳} اتهامات شامل تبانی با امپریالیسم، تمکین در برابر قدرت‌های بیگانه، جاسوسی به نفع صهیونیسم، حیف و میل منابع ملی، اخلال در انتخابات، سانسور مطبوعات، عضویت در فراماسونری، فروش مواد مخدر، مبدل نمودن کشور به بازاری برای صنایع و کشاورزی وابسته به آمریکا و حمایت از غربی‌ها علیه ملت‌های فلسطین و ویتنام، بود. خلخالی بعدها فاش ساخت که سرپرستی دادگاه هویدا برعهده او بوده است. او همین‌طور آشکارا به اعزام هویدا به میدان تیر، پس از قطع تمام خطوط ارتباطی اوین به دنیای خارج برای جلوگیری از هر نوع اقدام شفاعت از سوی مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت، در آخرین لحظه‌ها برای متهم، اذعان می‌نماید. هویدا در پی فرصت بود تا خاطرات خود را برای نسل آینده به رشته تحریر درآورد. مطبوعات در جمع‌بندی محاکمات وی، هویدا را خائنی بدنام، خواهان فاصله‌گیری از ساواک و شاه تصویر کردند. گرچه این محاکمات برای بی‌اعتباری نظام گذشته صورت می‌گرفت، حکومت نوپا فاقد ابزار و شکیبایی و به احتمالی تمایل لازم برای کسب ابراز ندامت و اعترافات علنی بود. خلخالی معترف بود که "تنها یکی از کارگزاران شاخص حکومت سلطنتی، به نوعی، نسبت به جنایات خود ابراز

تأسف نمود"^{۱۳}.

یکی از زندانیان اوین می نویسد که به هنگام اوج گیری انقلاب، توده های خشمگین شکنجه گاه ها را از بین بردند. او اضافه می کند که در آن اوایل "عده کمی شکنجه شدند. مگر اینکه مقصود از شکنجه بازداشت بی دلیل، محاکمه بدون وکیل مدافع، حضور دائمی سایه مرگ بر سر انسان، و اعدام های شتابزده پس از یک محاکمه سه دقیقه ای باشد"^{۱۴}. زندانی دیگری می نویسد که بلافاصله پس از انقلاب، حاج آقا کجویی"^{۱۵}، رییس جدید زندان اوین و زندانی سیاسی پیشین، با صدور مجوزی ورود رادیو، روزنامه و کتاب ها، حتی کتاب های مارکسیستی را به داخل زندان آزاد کرد و به این ترتیب وضع آنجا را، با بالا بردن کیفیت غذاها و اتکای کمتر به چشم بند و شلاق، بهبود بخشید. "او گهگاهی به مشت و لگد متوسل می شد. اما نه به شکنجه های نظام مند. چه بدنی و چه روانی"^{۱۶}. همین زندانی می افزاید که در این دوره حتی یکبار عبارات کذابی توأب، توبه و توأبین هم به گوش وی نخورده بود. عده ای این دوران را "بهار آزادی" نامیده بودند. برداشت کلی سلطنت طلب ها، که در این زمان یک بند کامل زندان را به خود اختصاص داده بودند، به خاطر تجربیات محدودشان، نتایج گمراه کننده ای به همراه داشت"^{۱۷}. در ظاهر خوانندگان غربی خاطرات سلطنت طلبان، اغلب با تصویری مساعد از زندگی زندان در جمهوری اسلامی مواجه هستند.

تصویر ترسیم شده در دفترچه خاطرات رهبر سازمان پیکار، بر شیوه های بازجویی به کاررفته در این دوران، تکیه دارد"^{۱۸}. این رهبر، محسن فاضل، فارغ التحصیل دانشگاهی در ایالات متحده آمریکا و از پیشکسوتان جنبش چریکی علیه رژیم شاه بود. او در سال ۱۳۶۰ هنگامی که قصد عزیمت به سوریه برای برقراری ارتباط مجدد با رابطن خود در جنبش مقاومت فلسطین را داشت، بازداشت شد. برای ۱۳۹ روز، وی را در سلول های انفرادی اوین، اغلب اوقات در سکوت مطلق، بدون داشتن چیزی برای خواندن، حبس کردند. او سلامت روانش را به وسیله ورزش کردن، ارسال پیام های مخفی، زدن رمز موریس به سلول های مجاور، سرودن شعر در ذهن خود و نگارش

خاطراتش بر پوست پرتقال و کاغذهای قاچاق، حفظ نمود. او در خاطراتش، اغلب به این که "شکنجه بدنی" نشده، ولی دائم تهدید به اعدام در صورت عدم انجام یک مصاحبه تلویزیونی علنی و نفی سازمان خویش شده، اشاره دارد. آزمون خطیر وی تا تیرماه ۱۳۶۰، تا هنگامی که در بحبوحه حکومت وحشت، همراه سایرین، به جوخه آتش سپرده شد، خاتمه نیافته بود.

غیبت شکنجه بدنی و اعتراف اجباری در سه محاکمه پرسروصدا؛ محاکمات تقی شهرام^{۱۱۱}، محمدرضا سعادت^{۱۱۲} و عباس امیرانتظام^{۱۱۳} - کاملاً مشهود بود. شهرام، مائوئیستی برجسته در سال ۱۳۵۹ به جرم کشتار رهبران رقیب در سازمان چریکی خودشان به سال ۱۳۵۴، به پای میز محاکمه کشانده شد. سعادت^{۱۱۲}، یک مجاهد مسئول ارتباطات خارجی سازمان خود، بیرون محوطه سفارت شوروی دستگیر شده و متهم به جاسوسی به نفع آنان گردید. امیرانتظام، معاون بازرگان، متهم به جاسوسی برای سیا پس از تصرف جنجال برانگیز سفارت آمریکا از سوی دانشجویان مسلمان و بر ملا شدن اسناد مبنی بر ملاقات های وی با دیپلمات های آمریکایی و ابراز نگرانی هایش درباره مسیری که انقلاب در پیش گرفته، شد. بازرگان، بیهوده، ادعا می کرد که او، امیرانتظام را به عنوان رابط میان دیپلمات های آمریکایی و بیشتر اعضای کابینه اش برگزیده و دولت وی نگرانی های مشابهی را در خصوص سمت و سویی که انقلاب در پیش گرفته، دارد^{۱۱۳}.

این سه تن، ماه ها در زندان ماندند تا اینکه به آنان مصالحه ای پیشنهاد شد. چنانچه با انجام مصاحبه ای علنی و نفی سازمان و دیدگاه های سیاسی خود موافقت می کردند، محکومیت های سبکتری به آنها تعلق می گرفت. هر سه آنها، این پیشنهاد را رد کردند. وقتی شهرام صلاحیت دادگاه را به این خاطر که فقط همزمان خودش در جنبش چریکی جایگاه اخلاقی لازم برای قضاوت درباره اعمال او را دارا هستند، زیر سؤال بُرد، قاضی وی را از جلسه دادگاه اخراج کرد. سعادت^{۱۱۲} حاکمیت را متهم به تلاش برای ربط دادن مجاهدین به اتحاد شوروی کرد و اظهار داشت که او به عنوان مسئول ارتباطات خارجی از جانب رهبریت مجاهدین دستور داشته تا دیدگاه های